

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۲۵

شهریور ۱۳۸۰

مطالب این شماره :

- * تاریخ با خون نوشته شده چه می گوید ... !
- * گسترش مبارزه علیه سرمایه ی جهانی ... !
- * نشست مشترک نیروها و افراد کمونیست .
- * برخی اعلامیه ها و موضع گیریهای حزب درتابستان ۱۳۸۰ :
- * نگاهی به جغرافیای سیاسی "طرح کلمبیا" ... !
- * از نامه های وارده : تحلیل مختصری از ... !
- * جمعه ی سیاه !

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047
162 12 Vallingby
SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269
Washington,D.C. 20016
U.S.A.

تاریخ با خون نوشته شده چه می‌گوید؟ مشاطه‌گران خون‌خواران چه می‌خواهند؟!

در تاریخ جوامع طبقاتی به‌طور عام و در تاریخ جامعه‌ی ایران - که اکنون استبداد مذهبی بر آن حاکم است - به‌طور مشخص، روزی را نمی‌توان یافت که در آن زنده‌گی مردم با ظلم و ستم، شکنجه و زندان، اعدام و تیرباران، سنگسار و گردن‌زنی و یا تحقیر و توهین حاکمین استثمارگر و ستم‌گر رقم نخورده باشد و فقر و فاقه، دربه‌دری و بی‌خانمانی و گرسنه‌گی و مرگ، بی‌داد نکند!

تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران نشان می‌دهد که از جمله ماههای گرم بهار و تابستان، با فجیع‌ترین خون‌ریزیهای حاکمین هم راه بوده‌اند: ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، تابستان ۱۳۶۷، ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و ... اما در این میان، قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ اوج قساوت‌های جنایت‌کاران بود که تنها با قتل‌های سادیستی یهودیان، کولی‌ها و کمونیستها توسط نازیها و فاشیستها قابل مقایسه است.

ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران به دلیل شکست عینی و ذهنی در اثبات حقانیت خودش طی ۱۰ سال حاکمیت خونبار، در تابستان ۱۳۶۷ به جنایت هولناک تازه‌ای دست زد و هزاران انسان بی‌گناه را به قتل‌گاه طبقات حاکم زورگو فرستاد.

شکست ایران در جنگ ناعادلانه‌ی ایران و عراق، در شرایطی که شعار دروغین "فتح قدس از طریق کربلا" و "جنگ، جنگ تا رفع فتنه در جهان" گوش‌عالمیان را کَر کرده اما هیچ معجزه‌ای از آن در عمل حاصل نشده بود، ضربه‌ی مهلکی را بر "قداست" قلابی ساخته و پرداخته شده‌ی رژیم جمهوری اسلامی و اتوریته‌ی خمینی در راس آن، وارد ساخت. خمینی اتمام جنگ را سرکشیدن جام زهر دانست. هم‌چنین شکست سیاست به زانو درآوردن نیروهای مخالف رژیم و پایداری و قهرمانی زندانیان سیاسی، علیرغم اعدام دهها هزار نفر از آنان در دادگاه‌های فرمایشی چند دقیقه‌ای، عامل دیگری شد تا به قاتلین حاکم نشان دهد که با داغ و درفش و اعدام و تیرباران، نمی‌توان صدای آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی را در سینه‌ها خفه کرد. رژیم اسلامی حاکم هرگونه حقانیت‌اش را در انظار مردم ایران و جهان از دست داده بود و جز با تکیه‌ی بیش از پیش به دست‌گاه سرکوب‌گر خود، قادر نبود ادامه‌ی حیات‌اش را تضمین کند.

در چنین شرایطی بود که سردمداران رژیم به رهبری خمینی جلاد برای زهر چشم مجددگرفتن از مردم و نیروهای مخالف، جنایت فاشیستی دیگری را سازمان دادند. کمیسیونی جهت بررسی چه‌گونه

گی انجام کشتار زندانیان سیاسی، تشکیل شد. مزدوران "ساوامائی" که دست پرورده گان "ساواک" بودند، هم‌راه با "ساواکیهای" ادغام شده در نظام امنیتی رژیم و بنا به دستور شخص خمینی که در جواب پسرش احمد در مورد چه گونه گی پیش برد این جنایت سؤال کرده بود، نوشت: "هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید"، دست به کار شدند و زندانیان سیاسی بی را که حاضر به تسلیم نبودند- اعم از مذهبی یا غیر مذهبی- و علیرغم احکام صادر شده در مورد آنها توسط دادگاههای خود رژیم، خون سردانه به جوخه های اعدام و تیرباران سپردند و جسد آنها را در گورهای جمعی دفن کردند.

این جنایت عظیم ضد انسانی به تنهایی کافی است تا در هر دادگاهی که مختصر بوئی از حقوق بشر بُرده باشد، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به اشد مجازات محکوم شوند. اما امروز ما در جهانی زنده گی می کنیم که سرمایه های بزرگ فراملی بر آن حاکم اند و قرار نیست حقایق در مورد عمل کرد نوکران این سرمایه عیان و آشکار شود! کما این که این روزها تجاوز به حقوق ابتدائی کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان در ایران بی داد می کند و شلاقهای ظلم و ستم حاکمین بدن نوجوانان را لت و پار می نماید و جلاد محمد گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و از عاملین درجه ی یک صدور حکم اعدام زندانیان سیاسی در دهه ی اول حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی، با بی شرمی و رذالت خاص اعلام می کند: "ما حد می زنیم از پوست بگذرد گوشت تن را له کند و اگر استخوان را شکست منعی نیست و حتی اگر زیر ضربه ها فرد بمیرد، دیه پرداخت نمی شود!" آیا از این سادیستی تر می توان حرف زد و به توجیه اعمال ضدبشری پرداخت؟ و یا ذری نجف آبادی رئیس دیوان عدالت اداری رژیم به طالبان افغانی غبطه می خورد! و رئیس قوه ی قضائیه نیز که در عراق درس خشونت آموخته است در ایران آن را به کار می بندد تا دمار از روزگار مردم دربیورد!

و اما "اصلاح طلبان" حاکم هم انجام حدزنی و غیره را در خفا، پیشنهاد می کنند تا گند جنایات کم تر درآمده و به "گفت و گوی تمدنها" ی آنان آسیبی نرسد!

و در این میان، صحنه های اعدام در ملاء عام، انداختن جسد های تکه تکه شده ی زنان در گوشه و کنار شهرها و غیره روش روزمره ی حاکمین شده است. در خارج کشور نیز، پناهنده گان ایرانی برای امتناع از برگشت به ایران، ترجیح می دهند دست به خود کُشی بزنند و حتا کودکان و نوجوانان ما در اردوگاههای پناهنده گان "با لبان دوخته" دست به اعتصاب غذا می زنند. بو وجود این، دولتهای "دموکرات" غربی وقیحانه ایران را کشوری "امن" خطاب می کنند و دادگاههای قلبی شان، علیرغم شکایاتی که از سران عمده ی رژیم شده حتا از اعلام "تحت تعقیب بودن سران رژیم" به خاطر جنایت علیه بشریت، امتناع می کنند!

جالب تر این که در زمانی که حتا مدافعین سرسخت سابق جمهوری اسلامی، در کسوت آیت الله،

حجت الاسلام، فیلسوف و نویسنده‌ی اسلامی، خواستار جدائی دین از دولت هستند تا به قول خودشان "حرمت" دین حفظ شود و ساخت و پاخت "اصلاح طلبان" حاکم با جناح تمامیت خواه ورد زبانهاست و اینان با بی شرمی عمل کرد قوه‌ی قضائیه را "اجرای قانون" قلمداد می کنند؛ و یا هنوز زنان را لایق پست وزارت نمی دانند و از ترس به هم خوردن مناسباتشان با سرسختان حاکم، از منصوب کردن زنان به این پُستها امتناع می ورزند؛ و یا برای آزادی صدها دانش جوی مبارز زندانی که در رساندن آنها به مقامهای وکالت و وزارت نقش موثری داشتند، تلاشی به خرج نمی دهند؛ با بستن قراردادهای ناعادلانه با شرکتهای بزرگ فراملی، زمینه را برای غارت و چپاول منابع و ذخایر زیر زمینی در ایران و استثمار بی رحمانه‌ی نیروی کار ارزان کارگران ایران فراهم می سازند؛ عده‌ای مجیزگوی سیاست باز و خارجه نشین که پس از سالها خدمت به رویزیونیسم جهانی، کمر به خدمت به رژیم خمینی بستند، با نادیده گرفتن خراب کاری‌های نیروهای مرتجع اسلامی در صد سال اخیر- از جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت گرفته تا انقلاب بهمن ۵۷- ضرورت گذار به دموکراسی از طریق "حکومت مردم سالار دینی" مطرح شده توسط خاتمی در کارزار انتخاباتی ۱۸ خرداد امسال را در خارج از کشور جار می زنند.

اینان گوششان را برای شنیدن شعارهای مردم که در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به اوج رسید که فریاد می زدند: "آزادی اندیشه، با ریش و پشم نمیشه"، بسته اند. اینان رو در روئی مردم با حاکمین را، که آخرین بار در سبزوار در روزهای ۷ و ۸ شهریورماه با حمله به مراکز دولتی و مذهبی روی داد و مثل همیشه با کشتار کودکان و جوانان، زخمی شدن دهها نفر و دستگیری بیش از صد نفر هم راه شد- حاکمینی که از بالای سر مردم در رابطه با وضعیت اینان تصمیم می گیرند!! و لابد این عین "دموکراسی اسلامی" است- نمی بینند زیرا چشم دلشان را بر دیدن حقایق بسته اند و سالوس گری سوسیال دموکراتیک را که در غرب با تبدیل شدن به سگ پاسبان سرمایه های بزرگ امپریالیستی، آنان را از خطر درهم شکسته شدن توسط کارگران و زحمت کشان غرب تا حدی رها کرده اند، آموخته اند تا بتوانند در ایران این آموخته ها را پیاده کرده و چه بسا از این طریق به مقام و منصبی در خدمت به دستگاه بورژوازی ایران در آینده برسند!

مشاطه گران "حکومت مردم سالار دینی" در شرایطی دست به این کار زده اند که نماینده گان تیز بین حاکمیت دریافته اند که در وضعیت کنونی، ورشکسته گئی رژیم از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، اوج گیری مبارزات کارگران و زحمت کشان ایران و نفوذ مجدد کمونیستها در این جنبش آینده ساز، خطر از دست دادن قدرتشان، بیشتر و بیشتر شده است. لذا از یک سو دامنه‌ی ضدیت و افشاگری در مورد نیروهای چپ و کمونیست را گسترش داده اند و از سوی دیگر به سوسیال دموکراتهای نوع ایرانی رو آورده اند تا مگر به کمک آنها، مانع حدت یابی مبارزات کارگری شوند و در صورت امکان

آن را به بی راهه ی سازش با حاکمین بکشاند!

مبارزه علیه امپریالیسم و نظام سرمایه داری ، جدا از مبارزه علیه اپورتونیسیم نیست. "جدایی دین از دولت" یک دست آورد تاریخی بشریت مترقی، همانند دموکراسی و مردم سالاری است و مرز و کشور نمی شناسد. اما در عصری که ما زنده گئی می کنیم، بنا به شواهد فراوان تاریخی، نه جدائی دین از دولت ها به معنای واقعی کلمه در کشورهای پیشرفته ی صنعتی تحقق پذیرفته و نه دموکراسی و مردم سالاری در آنها حاکم است. تنها این مقوله ها به صورتی صوری و مجازی توسط بورژوازی پذیرفته و تبلیغ می شود تا بتواند از این طریق تداوم حاکمیت خود را تضمین و تثبیت کند. کسی که نمی بیند که اکثر حکومتها در کشورهای غربی هم اکنون نه با تکیه ی حداقل بر ۵۱٪ آراء کل رای دهنده گان، بلکه برعکس حکومت اقلیتها هستند، طبیعی است که نظامهای حاکم بر بخشی از کشورهای جهان را "نظامهای دموکراتیک مردم سالار" بنامد(محسن حیدریان ، ایران تایمز، ۹ شهریور ۱۳۸۰) و در ایران نیز برای تحقق "حکومت مردم سالار دینی" قلم بزند!

بورژوازی در تمام کشورها، دموکراسی را برای حاکمیت خودش پیوسته خواسته و می خواهد و اگر برخی حقوق دموکراتیک و رفاهی در بعضی از کشورهای سرمایه داری وجود دارد این ثمره ی مبارزات خود مردم است که به زور این حقوق را از حلقوم بورژوازی بیرون کشیده اند. در جامعه ای که اساس آن بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع و استثمار انسان توسط انسان بنا شده باشد، صحبت از تحقق حکومت مردم سالار حرف پوچی است. به همین علت، انجام این وظیفه ی بزرگ تاریخی تنها به دوش کارگران و زحمت کشان افتاده است که خواستار نابودی نظام طبقاتی و کار مزدوری و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم هستند و می خواهند جامعه ی جهانی را از شر "ازخود بیگانه گئی" ناشی از استثمار، عقیده، رنگ پوست، مذهب، نوع جنس انسان و غیره نجات بخشند و به دیکتاتوریهای خونین چند هزار ساله نقطه ی پایانی بگذارند.

* * *

گسترش مبارزه علیه نظام سرمایه داری جهانی توسط مردم جهان !

بیش از ۵۰ سال پیش، در شرایطی که جهان تازه خود را از شر نازیسم و فاشیسم نجات داده و ظلمی که بر یهودیان اروپا توسط نازیها- و با چند میلیون قربانی- وارد آمد، حساسیت خاصی را در دفاع از یهودیان به وجود آورد . این امر زمینه ی مناسبی را فراهم ساخت تا صهیونیستها ، در هم دستی با امپریالیسم انگلستان ، آمریکا و فرانسه ، تصمیم به ایجاد کشور اسرائیل بگیرند و بدین منظور صدها هزار خانواده ی فلسطینی را در زیر چتر حمایتی استعمارگران انگلیسی در فلسطین تحت

سلطه ی بریتانیا با توسل به قهر مسلحانه از سرزمین آباء و اجدادی شان که به قدمت حضور یهودیان ساکن فلسطین می شد، بیرون انداخته و حکومت اسرائیل را که توسط سازمان ملل متحد نیز به رسمیت شناخته شد، به وجود آوردند.

طی ۵۰ سال اخیر، حاکمین اسرائیل از هر خشونت‌تی نسبت به فلسطینی‌های مقیم اسرائیل و یا پناهنده در کشورهای عربی مجاور و دست اندازی به سرزمینهای این کشورها به بهانه‌ی تعلق آنها در ۳۰۰۰ سال پیش به یهودیان (!) ابا نکرده و علیرغم قطعنامه‌های سازمان ملل و توافقات مادرید و اسلو در تخلیه‌ی سرزمینهای اشغالی و برگشت به مرزهای قبل از جنگ ۱۹۶۷، حکومت‌های اسرائیل از اجرای این تصمیمات و توافقات امتناع ورزیده و از هر فرصتی برای قلدرمنشی و زورگوئی در زیر چتر حمایتی امپریالیسم آمریکا و چشم اغماض گر دیگر کشورهای امپریالیستی غربی، استفاده کرده اند.

اما پس از تحریکات آگاهانه‌ی آریل شارون در رفتن به مسجد الاقصی و شروع درگیریهای جدید (انتفاضه ی دوم)، اکنون قریب یک سال است که کودکان، نوجوانان و جوانان فلسطینی بی سلاح در مقابل سربازان تا دندان مسلح اسرائیل قرار گرفته اند. طی این مبارزات، بیش از ۷۰۰ نفر فلسطینی توسط آدم‌کشان اسرائیل به قتل رسیده اند که در میان آنها بیش از ۲۰۰ نفر کودک و نوجوان می باشند و هزاران زخمی نیز برجای مانده است. قلدر منشی اسرائیل چنان زنده بوده که حتا صدای خود یهودیان طرفدار دولت اسرائیل را درآورده و فریاد اعتراض آنها در قطع این تجاوزات، در همه جا بلند شده است.

بدین ترتیب اسرائیل از مقام یک دولتی دموکراتیک و محبوب در انظار مردم بسیاری از کشورهای غربی، به دولتی تروریست، تجاوزگر و با رفتاری فاشیستی نسبت به مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین، در جهان سقوط کرده است. درحالی که از جمله ناشی از مبارزات مردم قهرمان فلسطین، در سومین کنفرانس سازمان ملل متحد در باره ی نژاد پرستی در شهر دوربان آفریقای جنوبی در ۸ سپتامبر امسال، دو مسئله ی مهم طرح و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. یکی معذرت خواهی کشورهای که در گذشته دست به تجارت برده زده بودند و پرداخت غرامت به بازمانده گان این جنایت ننگین و هولناک - درست به همان گونه که در رابطه با خانواده های قربانیان یهودی در جنگ بین الملل دوم چنین کاری صورت گرفته است - و دیگری محکوم کردن عمل کرد دولت اسرائیل در سرکوب مردم فلسطین و این که این عمل کرد مشابه عمل کردهای راسیستی است.

از آن جا که در برخورد به این دو مسئله، پای دو دولت آمریکا و اسرائیل بیشتر از هر دولت دیگر در میان می آمد، دو روز پس از آغاز کنفرانس و در برخورد به قطعنامه ی اولیه تهیه شده، آمریکا و اسرائیل کنفرانس را ترک کردند و متعاقب آن با دخالت دول اروپائی قطعنامه هائی به تصویب رسید که محکومیت اسرائیل را در برنداشت. البته در کنفرانس دیگری که توسط "سازمانهای غیر دولتی" و

با شرکت "عفو بین الملل" و "سازمان دیده بان حقوق بشر" در کنار کنفرانس سازمان ملل متحد ترتیب یافته بود، قطعنامه ای با اکثریت آراء به تصویب رسید که حکومت اسرائیل را "حکومتی نژادپرست دانست که به جنایات جنگی، اعمال نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی" دست می‌زند.

گرچه بنا به ماهیت دولتهای شرکت‌کننده در کنفرانس دوربان، نتیجه‌ی مطلوبی در محکوم کردن اعمال جنایت‌کارانه‌ی کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی و اسرائیل نسبت به حقوق ملل ضعیف و نیز پرولتاریا و زحمت‌کشان رنگین‌پوست در کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی، حاصل نشد و سعی گردید تا کشورهای غربی از زیر ضربه نجات یابند، با وجود این نفس بحث این‌گونه مسایل در کنفرانس‌های سازمان ملل متحد، نشانه‌ی فشاری است که از پائین و توسط مردم ستم‌دیده‌ی و استثمار‌شده‌ی جهان بر دولتهای سرمایه‌داری وارد می‌آید و آنها را وادار می‌کند تا حول این مسایل "بحث" کنند و عوام فریبانه چنین وانمود سازند که گویا مصالح مردم جهان را می‌خواهند!

توجه کنیم که تظاهرات پی در پی علیه عمل‌کرد نظام "بازار آزاد" سرمایه‌های بزرگ فراملی جهان در دو سال اخیر از سیاتل تا جنوا - که با قتل کارلو جولیانی، قساوت این نظام را در برخورد به مطالبات حق طلبانه‌ی ستم‌دیده‌گان جهان نشان داد و دموکراسی بزرگ شده‌ی بورژوازی را افشا نمود - عرصه را بر نهادهای عمده‌ی اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی تجارت، اجلاس سران ۸ کشور عمده‌ی صنعتی جهان، تجمع سالانه‌ی ثروتمندان و دولت‌مداران عمده در داووس و حتا سازمان ملل متحد و متعلقات آن، تنگ‌تر کرده است.

در همین ارتباط است که از مدتها پیش و از ترس بروز تظاهرات عظیم‌تر از تظاهرات جنوا، از هم‌اکنون پلیس آمریکا به خاطر حفاظت از اجلاس سالانه‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در روزهای ۲۸ و ۲۹ سپتامبر در واشنگتون، دست به تدارکات وسیعی زده است. رئیس پلیس شهر واشنگتون تخمین زده که در آن دو روز نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر در مقابل ساختمانهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تظاهرات خواهند کرد. آنتونی ویلیامز، شهردار واشنگتون (که در گذشته شاهد تظاهرات ضد جنگ ویتنام در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ بوده) اعلام کرد که این تظاهرات از هر نظر در تاریخ شهر واشنگتون بی‌نظیر خواهد بود. هم شهردار و هم رئیس پلیس شهر از دولت فدرال خواستار کمکهای فراوان مالی و امنیتی شده‌اند تا به هر نحوی که شده حدود و ابعاد این تظاهرات را تحت کنترل داشته باشند.

رهبران تظاهرات می‌گویند که مامورین دولتی با پیش‌بینی تعداد تظاهرکننده، قصد دارند که برخلاف قوانین حاکم بر حقوق مدنی از هم‌اکنون از صدور "پروانه‌ی اجازه" را به گروههای متنوعی که تا حالا برای گرفتن اجازه تظاهرات اقدام نکرده‌اند، امتناع ورزند. پلیس واشنگتون به طور غیر رسمی ادعا کرده است که پارکهای واشنگتون در پائین شهر گنجایش بیش از ۱۰۰ هزار نفر را ندارند.

گفته می شود که پلیس از وقوع حوادث غیر مترقبه به قدری دلهره دارد که از مقامات دولت فدرال خواسته است که در صورت امکان " معجزهای بلند مخصوصی " که احتمالا دارای نوعی جریان الکتریکی داشته باشند، حداقل دور تا دور دو ساختمان برپا سازند. ۵۰ سال قبل در بحبوحه ی تشکیل سازمان ملل متحد، دولتها تصمیم گرفتند که " صندوق بین المللی پول" را به وجود آورند تا در صورت لزوم برای تثبیت "نرخ ارزها" به دولتهای محتاج، پول قرض بدهد، این وضع تا زمانی که ارزها درجهان تحت کنترل دولتها تنظیم می شد، تا حدودی انجام پذیرفت. ولی از سال ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام کرد که نرخ ارزها دیگر دولتی و تحت تنظیم نخواهند بود و این نرخ ها در بازار آزاد "مقدس" عرضه و تقاضا تعیین خواهد شد. از آن سال به بعد، وظیفه ی صندوق بین المللی پول (I.M.F.) بیش از پیش حراست و خدمت به سرمایه گذاری بانکها در کشورهای توسعه نیافته ی جهان سوم گشت. برای رسیدن به این هدف، صندوق بین المللی پول سیاست فلاکت بار " برنامه ی تعدیل ساختاری" (Structural Adjustment Programme S.A.P.) را بر کشورهای قرض گیرنده تحمیل نمود. این سیاست باعث ازدیاد روزافزون فقر، بی کاری، لغو سوبسیدها و تشدید خصوصی سازی صنایع گردید.

تظاهرکننده گان که تخمین زده می شود ۸۵٪ آنان جوانان ۱۸ تا ۲۴ ساله باشند، از اطراف و اکناف آمریکا و کانادا گرفته (با حضوری ۷۵٪) تا اروپا، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین (با ۲۵٪) به سوی شهر واشنگتن سرازیر خواهند شد، معتقدند که " ۵۰ سال کافی است" (۱). مردم جهان از دست صندوق بین المللی پول به تنگ آمده اند. این صندوق نظام استعماری نوینی است که فقرا را در جهان (که بیش از ۶۵٪ جمعیت ۶ میلیاردی بشریت را در بر می گیرد) از طریق برنامه ی تعدیل ساختاری، فقیرتر و ثروتمندان را که کمتر از ۱۰٪ جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، ثروتمند تر می کند. کارگران شهرهای دیترویت، شیکاگو، نیویورک و تورونتو می گویند : I.M.F. یعنی I.M. Fired Emelda Marcos (یعنی من بی کار شده ام). در فیلیپین و اندونزی و کره ی جنوبی، دانش جویان اعلام کرده اند که I.M.F. یعنی Foundation (بنیاد املدا مارکوس- زن رئیس جمهور میلیاردر سابق فیلیپین) و در آفریقای غربی-کشورهای غنا، نیجریه، لیبیا و سیرالئون- روشن فکران می گویند: I.M.F. یعنی International Mother Facker (مادر جنده بین المللی).

اما کلیه ی تلاشهای مشترکی که تا به حال در مبارزه علیه نهادهای بین المللی سرمایه داری صورت گرفته، تنها آغاز کار می باشند. باید حلقه ی محاصره ی این دستگاههای ظلم و ستم را تا نابودی نهایی آنها تنگ تر کرد. مردم جهان به این آقا بالاسرها نیاز ندارند.

(۱) - برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتابهای: "رهنمودی به اقتصاد جهانی" اثر سارا اندرسون و جان کوانا و کتاب "پنجاه سال کافی است" www.50years.org

نشست مشترک نیروها و افراد کمونیست

بین روزهای ۲۴ تا ۲۶ اوت ۲۰۰۱، و پس از بیش از یک سال کوشش جهت نزدیک کردن نیروها و افراد کمونیست، نشست مشترکی در آلمان برگزار شد و در آن جمع به توافقاتی دست یافت. نظر حزب رنجبران ایران - در رابطه با مسئله ی مبرم کمونیستها در خارج از کشور در شرایط کنونی - به این اجلاس ارائه شد. این توافقات ومواضع حزب را در زیر خواهیم آورد.

انگیزه ی حزب رنجبران ایران از شرکت در این اجلاس، نه ناشی از: "اوضاع سیاسی متلاطم در ایران و چشم انداز فروپاشی و سرنگونی جمهوری اسلامی، هر جریان کمونیست و چپ انقلابی را که در قبال طبقه کارگر، جنبش انقلابی و پیروزی انقلاب به نفع کارگران و زحمتکشان و تحقق مطالبات عمومی توده های مردم احساس مسئولیت می کند، واداشته است تلاش خود را برای تقویت نیروهای چپ انقلابی دوچندان کند و راهی برای ایجاد وحدت در صفوف پراکنده نیروهای کمونیست و چپ پیدا نماید" (رجوع کنید به "کار" سازمان فدائیان (اقلیت) ، شماره ۳۶۴ ، نیمه اول شهریور ۸۰)، بلکه با تکیه بر این دیدگاه بود که اگر نیروئی خود را کمونیست و نه چپ (که هویت آن دقیقاً معلوم نیست که چیست و تا چه درجه ای به آرمان کمونیسم اعتقاد دارد) می داند و فقدان رهبری آگاهانه ی کمونیستی را در جنبش کارگری و توده ای ایران احساس می کند، باید بلادرنگ ملزومات ایجاد آن چنان سازمانی را فراهم کند که قادر باشد در جنبش رو به گسترش کارگران و زحمت کشان، جوانان و زنان و غیره، عملاً تاثیرگذار باشد. از نظر حزب ما این کار نه از طریق حفظ فرقه های موجود و تعداد قابل ملاحظه ای از منفردین کمونیست و با اتحادی سیاسی که در نهایت به حذف حزب واحد کمونیستی به نفع "جبهه ای" سیاسی از کمونیستها می انجامد و به مصداق: کارگران متفرق هیچ و کارگران متشکل همه چیزند، کمونیستهای غیر متشکل نیز هیچ بوده و خواهند بود، بلکه از طریق ایجاد تشکل واحدی که صاحب وحدت اراده و عمل بوده و لذا تاثیر گذار است، حاصل می شود. پس در این راستا است که باید اکنون حرکتهای وحدت طلبانه ی سمت گیری نمایند.

و اما در شرایطی که تفرقه در صفوف کمونیستها بی داد می کند، حزب رنجبران ایران ضمن این که از هرگونه نزدیک شدن کمونیستها حتا در سطح اتحاد عمل، دفاع می کند، اما این امر را به هیچ وجه شایسته و کافی برای انجام وظایف سترکی که کمونیستها در قبال طبقه ی کارگر و توده های ستم دیده دارند، ندانسته و امتناع از چنین دیدی را ناشی از اخلاهای ایدئولوژیکی می داند که هنوز در جنبش کمونیستی ایران فعال است و از پشتوانه ی جهانی و کشوری برخوردار می باشد که "از خود

بیگانه گی" کارگران و کمونیستها را مد نظر داشته و شدیداً برای امتیزه کردن آنها می کوشد.

رفقای دیگری می گویند ملزومات ایجاد حزب از این گونه نشستها نمی گذرد. البته کسی نیز چنین ادعائی را نکرده! اما، ما از این رفقا که پس از سالها تجربه و چشیدن طعم شکستهای پی در پی، به لزوم هم کاری کمونیستها(ونه محافل سیاسی چپ) می اندیشند، سؤال می کنیم این ملزومات "طلسم" شده چه هستند که دست رسی به آنها تا این حد مشکل شده است؟ چرا نباید نیروهای کمونیست در خارج از کشور در یک تشکیلات و نه در دهها تشکیلات گرد هم آیند تا تاثیرگذار شوند؟ مگر هدف از ایجاد هر فرقه ای، تاثیرگذاری بر جنبش طبقاتی مشخصی نیست؟ آیا به جز پذیرش نکات اساسی برنامه و تاکتیک، شرکت در یک تشکیلاتی با چنین برنامه ای و اساسنامه ای و آمادگی برای پیشبرد برنامه و سیاستهای آن تشکیلات و با توجه به سمتگیری طبقاتی آن (یعنی پیوند با جنبش کارگران و زحمت کشان جهت هدایت آنان در انقلاب پرولتری و کسب قدرت توسط پرولتاریا و تحقق سوسیالیسم و حرکت در جهت نابودی کامل نظام طبقاتی) و در این مفهوم فراهم نمودن شرایط برای ایجاد حزبی واقعا پرولتری و کمونیستی، ملزومات دیگری هم هست که ما از آن غافل مانده ایم؟!

امید ما بر این است که تشکلهای و رفقای منفرد تا حد ممکن در این رابطه نظرات خود را به طور شفاف بیان کنند تا در جریان بحث و برخورد به آنها، راه درست از راه نادرست مشخص گردد. مسلماً این گامی خواهد بود در جهت تقویت وحدت اولیه ی به وجود آمده در نشست اخیر و حرکت به پیش در جهت پیوند و تاثیر گذاری بر جنبش کارگری و توده ای در ایران.

* * *

تردیدها را کنار بگذاریم!

با سلام خدمت کلیه ی شرکت کننده گان در اجلاس حاضر و با آرزوی موفقیت برای این اجلاس، نقطه نظرات حزب رنجبران ایران را مختصراً بیان می کنم.

تجمع کنونی تعدادی از تشکلهای و افراد مارکسیست در این اجلاس، به دنبال تجمعهای دیگری که به قصد وحدت دادن به صفوف پراکنده ی چپ ایران در خارج از کشور صورت گرفته اند، نشانه ای است از این که بیش از پیش فرقه گرایی و خود مرکز بینی و متعاقب آن خرده کاری و ناتوانی در عمل شکست خورده هر چند که هنوز هم سخت جان است و به شدت اخلاص می کند و بیش از پیش مارکسیستها به این نتیجه رسیده اند که باید به تفرقه ی سازمانی و تشتت فکری در جنبش چپ نقطه ی پایانی گذاشت. لذا موفقیت این اجلاس نیز در صورتی در این راستا تامین خواهد شد که

بتوانیم ضربه ای قاطع به سکتاریسم و آنارشیزم و اندیویدوالیسم وارد سازیم.

شاید کمتر رفیق شرکت کننده در این اجلاس را بتوان یافت که از فقدان حزب سیاسی پیشرو طبقه ی کارگر ایران، رنج نبرده و از تفرقه و تشتت کنونی و متعاقب آن از ناتوانی نیروهای چپ ایران در مبارزه با بورژوازی حاکم و به خاطر کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، خوشحال باشد؛

شاید کمتر رفیق حاضر در این نشست از ایجاد حزب کمونیست ایران در ۸۱ سال پیش، که عضو انترناسیونال کمونیستی بود و از نقش فعال آن در سازماندهی کارگران، دهقانان، زنان و معلمان جهت احقاق حقوق پایمال شده شان و پیشبرد مبارزات طبقاتی جاری و از جمله شرکت در انقلاب جنگل و به دست گرفتن قدرت سیاسی برای مدتی کوتاه در گیلان، بی خبر باشد؛

شاید کمتر رفیقی در این جا اعتقاد داشته باشد که بدون وجود تشکیلاتی پیشرو، متحد، منسجم و با انضباطی آگاهانه و پیگیرانه، می توان خط مشی سیاسی- ولو بهترین در صورت دست یابی به آن- را با موفقیت در عمل پیاده کرد؛

جمله ی حاضرین در این نشست از نظر تاریخی هنوز نمونه ای ندارند که نشان دهد خط مشی انقلابی پرولتاریائی در کلیتش، با فعالیتهائی جنبش گونه و یا جبهه ی واحدی مرکب از سازمانهای مستقل، در عمل پیاده شده و به پیروزی قطعی رسیده باشد؛

شاید کمتر رفیقی را در این جا می توان یافت که از خرده کاری کنونی حاکم بر جنبش چپ ایران و جهان اعلام رضایت نماید و یا حتی فرصت این را داشته باشد که مواضع و نظرات نیروهای چپ ایران را به طور روزمره دنبال کند و یا از تشتت نظری در مورد جمع بندی از گذشته ی جنبش کمونیستی و کارگری اعلام رضایت نموده و از آفت نظری و عملی این نیروها از نظر کیفی و کمی، خوشحال باشد؛

شاید کمتر رفیقی را در اینجا می توان یافت که با شنیدن و حتی دیدن فعالیتهای پرشور و فداکارانه اما پراکنده ی کارگران ایران در دو دهه ی اخیر- که با پیروزیهای چشمگیری نیز همراه نشده اند و این ناشی از فقدان تشکل مستقل واحد و سراسری کارگران و رهبری سیاسی آنان می باشد- به فکر فرو نرفته و به شدت ناراحت نگردد که چرا این همه فداکاری و مبارزه به نتیجه نمی رسد؟ :

شاید کمتر رفیق حاضر در این نشست بی اطلاع باشد که بورژوازی برای تامین و تثبیت حاکمیت جهانی اش ، می کوشد تا سرمایه هایش را هرچه بیشتر متمرکز سازد ،

مرزهای ملی را برای گذار بلامانع این سرمایه‌ها و کالاها در هم بکوبد و نهایتاً حکومت واحد جهانی انحصارات فراملی امپریالیستی را برقرار سازد و از طریق این انحصارطلبی جهانی، مانع آن شود که طبقه ی کارگر و توده‌های زحمت‌کش در مقابلش قد علم کنند؛

شاید کمتر رفیقی به این امر شک می‌کند که بورژوازی برای مقابله موثر با طبقه ی کارگر جهان، به همان اندازه که در پی تقویت مادی صفوف خویش است تا متحداً علیه طبقه ی کارگر اقدام نماید، می‌کوشد تا با کوبیدن بر طبل پر سرو صدای توخالی "خودخواهی" و ایجاد رقابت در درون طبقه ی کارگر و پیشروانش، سیاست "تفرقه‌بیانداز و حکومت کن" را - برمدار ایجاد "ازخودبیگانه‌گی" هرچه گسترده‌تر در میان کارگران و نهایتاً "اتمیزه کردن" جنبش کارگری - پیش ببرد. پلورالیسم تشکیلاتی کمونیستها در نتیجه یک شگرد مزورانه ی بورژوازی در میان کارگران است. دگماتیسم و لیبرالیسم، فراموش کردن هدف غائی پرولتاریا به سود اندیشیدن به نظرات احساسی یک‌جانبه و گذرا و متعاقب آن عدم تحمل نظرات دیگر کمونیستها و بالاخره عدم تفاهم و عدم تلاش جدی برای حل اختلافات، زمینه را برای پیشروی پلورالیسم مساعد می‌سازند که به مهجوری بیش از پیش کمونیستها میدان می‌دهند! ؛

و بالاخره شاید کمتر رفیقی نداند که بنابه تعریف : کمونیستها مدافع منافع عام جنبش کارگری هستند، "طبقه ی کارگر در مبارزه علیه بورژوازی سلاحی جز سازمان ندارد" و براساس همین منافع عام که در نکات اساسی برنامه و تاکتیک خود را مشخص می‌سازند باید متحد شوند و مسایل مورد اختلاف را با تکیه بر مرکزیت - دموکراتیک راستین پرولتری و نه مرکزیت - بوروکراتیک، حل و فصل نمایند.

متأسفانه باید گفت که تلاشهای سابق نیروهای چپ در جهت وحدت، نه با احترام به مطالب فوق، بلکه با تکیه به دیدگاههای غلط انحصارطلبانه و خودمرکزین، صورت گرفتند که با معیار مطلق شمردن نظر و تشکیلات خودی، راه را برای شکست هموار ساختند.

بنابراین نه فقدان شرایط عینی بلکه محدودیتهای ذهنی و انحرافات ایده‌ئولوژیکی که اساساً نیز از شیوه ی تفکر و عمل خرده‌بورژوازی نشئت می‌گرفتند و می‌گیرند، علت اساسی این شکستها بوده و خواهند بود.

لذا ضروری است روی این اخلاهای ایده‌ئولوژیک مکث کرده و به بررسی مختصر آنها بپردازیم:

۱- اشکالات ایده‌ئولوژیکی: اندیشه‌ی "من یا ما بهترین" توسط رهبری بسیاری از تشکلهای پیوسته تبلیغ شده و می‌شود، بدون این‌که پراتیک مَهر تاییدی براین اندیشه زده باشد. چنین اندیشه‌ی انحصارطلبانه متعلق به پرولتاریا نیست و از جواب‌گوئی به واقعیات روزمره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی نیز بیگانه است. کمونیستها "توده‌ها را سازنده‌گان واقعی تاریخ و قهرمانان راستین" می‌دانند و به این اعتبار شخصیتها را در ابعاد واقعی و نه خیالی آنها می‌بینند. رفتار شووالیه‌گونه‌ی خرده‌رهبران برخی از تشکلهای چپ، در آغاز قرن بیست و یکم قابل تاسف است و مطمئناً اینان در آینده کمتر و کمتر خریدار خواهند داشت. آیت الله بازیها را در صفوف چپ باید درهم کوبید. فراموش نشود که با ادعای "من بهترین"، تشکلهای "بهترین" نمی‌شوند. عمل اینان و تایید توده‌های کارگر و زحمت‌کش، معیار سنجش درست از نادرست می‌باشد.

۲- اشکالات سیاسی: اگر در گذشته‌های دور احزابی نظیر حزب توده از داشتن برنامه‌ای مارکسیستی-لنینیستی ابا کرده و به رفرمیسم و رویزیونیسم درغلتیدند، امروز اکثر تشکلهای چپ صاحب برنامه‌اند، و حتا در مورد آینده‌ی سوسیالیسم در ایران، ماده‌ها و تبصره‌های فراوانی نوشته‌اند. باوجود مشابهت‌های نسبتاً قابل ملاحظه‌ی این برنامه‌ها، صرفاً به دلیل برخی اختلافات، جداسازیهای تشکیلاتی شکل گرفته و هنوز هم می‌گیرند! در عالم سیاست اختلاف سازی چندان مشکل نیست و اگر هدف در مقابله با "وسیله" و دید کوتاه مدت قربانی شود، انشعاب به سکه‌ی رایج روز تبدیل می‌گردد!

مارکس و انگلس، بنیان‌گذاران مکتب کمونیسم علمی، ۱۵۴ سال پیش، در مانیفست صراحتاً گفتند که "کمونیستها مدافع منافع عام جنبش کارگری هستند" و برنامه‌ی آنها را برای کسب قدرت سیاسی در ۱۰ نکته ارائه دادند. لنین در حدود ۱۰۰ سال پیش، در مبارزه با منشویکها، در کتاب "یک گام به پیش، دو گام به پس" نکات اساسی برنامه و تاکتیک را شرط وحدت کمونیستها ذکر کرد. اگر برنامه خشک و خالی و بی‌پشتوانه هدف بود، آیا اینان نمی‌توانستند برنامه‌های دور و درازی را بنویسند و حتا جامعه‌ی کمونیستی را در کوچکترین ابعادش ترسیم کنند؟! اما آنها هرگز حاضر به انجام چنین ذهنی‌گری نبودند زیرا پراتیک را معیار سنجش حقیقت می‌دانستند و ماتریالیستهای تمام‌عیاری بودند و نمی‌توانستند طبق نظر برخی از ذهنی‌گران سیاسی امروزی "ماگزیمالیست" باشند!

باید عوام فریبی و منزله طلبی را کنار گذاشت و براساس آموزش مارکسیسم متحد شد تا برنامه ها روی کاغذ باقی نمانند و مثنوی هفتاد من کاغذ نشوند که نتیجه ی بلاواسطه اش به تاخیر انداختن وحدت کمونیستها، به روز قیامت می شود!

در این زمینه حزب ما در جواب به فراخوان رفقای سه تشکیلات : سازمان اقلیت، فدائیان کمونیست و هسته اقلیت، نکات برنامه ای را برای وحدتی از نوع حزبی، مطرح ساخت. توجه کنید که در اینجا مسئله بر سر این نیست که وحدت کرده و در خارج از کشور خود را حزب کمونیست ایران معرفی کنیم، بلکه بر سر این است که با حفظ تشکلهای خودی فراوان، اخلاص درکارمشتک هم با کسانی که هنوز عضو تشکیلاتی نیستند و هم اختلاف بین تشکلهای مختلف که از زاویه های مختلف ممکن است به مسئله ای - ولو پیش پا افتاده - نگاه کنند، شروع شده و به ناکجا آباد ختم خواهد شد. پس باید تشکیلات واحدی با کیفیت حزبی یعنی نفی دیالکتیکی تشکلهای و نه با کیفیت جبهه ای، بوجود آوریم، تا نقطه ی پایانی بگذاریم بر خرده کاریها، اختلافات بی مورد و شرایطی فراهم کنیم تا قابلیت تمرکز دادن نیروها و به اجرا درآمدن تصمیماتمان تحقق یابد و تصمیمات بر روی کاغذ باقی نمانند!

۳- اشکالات تشکیلاتی : جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیکی در برخورد به امر تشکیلات حکم می کند که در ساختن تشکیلات هم به بخش مادی آن باید توجه نمود(نیروی بالفعل آن) و هم به بخش ذهنی آن (برنامه و سیاستهایش). زیرا پیاده شدن هر نظری و برنامه ای به نیروی مادی یعنی وجود اعضای فعال و متحد در عمل نیاز دارد و خود عمل است که صحت و سقم آن نظر و برنامه را نشان می دهد. پس یا نباید حرفی زد و یا اگر می زنیم باید پشتوانه ی مادی عملی شدن آن را نیز فراهم سازیم تا فقط در حد مفسران جهان باقی نمانده بلکه در تغییر آن نیز به طور فعال شرکت کنیم. به این اعتبار کنار گود نشستن و مبلغ لنگش کن شدن، کار ماتریالیستهای تمام عیار نیست! دقتی به کارگران می گوئیم شکل مستقل سراسری خود را به وجود آورید، با اعتصاب عمومی و قیام باید رژیم را سرنگون کرد، اما خودمان همراه آنها در این فعالیتها نباشیم، آیا کارگران تره ای به اعلامیه ها و دستورات ما خورد خواهند کرد؟ کمونیستها تنها با شرکت در مبارزات کارگران و زحمت کشان است که درستی نظرات خود را به آنها نشان می دهند و آنها را به سوی خود جلب می کنند به علاوه در وحدتهای غیر حزبی و در حدی که رو به عمل داریم ، تنها تشکلهائی که

از امکانات بیشتری برخوردار باشند تا حدی فعال خواهند بود و بقیه نظاره‌گر! و نمونه‌ی این‌گونه وحدت‌کردنها هم در جنبش چپ و هم در فعالیت اپوزیسیون بورژوازی فراوان یافت می‌شود. خود این امر نشان می‌دهد که تامین نیروی مادی مبارز تنها شرط پیشبرد سیاستهای کمونیستی می‌باشد.

۴- اشکالات سبک کاری: خرده بورژوازی بخش وسیعی از مردم ایران را تشکیل می‌دهد و در کلیه‌ی عرصه‌های زنده‌گی اجتماعی حضور دارد. هیجان زده‌گی، ناپایداری در عمل، فرار از انضباط، پاسیفیسم یا آنارشیزم، منزله طلبی و غیره از شیوه‌های خرده بورژوازی است که با سبک کار اصولی پرولتاریا از بیخ و بن در تضاد است. برای طرد این گرایش‌ها نادرست از جنبش چپ، راهی جز عمل انقلابی آگاهانه‌ی متین، استوار، پیگیر و منضبط وجود ندارد. تنها از این طریق است که به خرده کاری در جنبش چپ می‌توان نقطه پایانی گذاشت.

۵- اشکالات فرماندهی: در پیشبرد موفقیت آمیز یک سیاست انقلابی فرضی، تنها موضع درست، نیروی کافی و سبک کار صحیح کافی نیستند. بدون فرماندهی واحد، آنارشیزم جای حرکت متین را می‌گیرد که نتیجه‌اش شکست حتمی است.

مثلاً اگر نیروهای چپ خواهان سرنگونی رژیم جهت رسیدن به سوسیالیسم باشند، ظاهراً از نظر سیاسی متحدند، اما اگر یکی از طریق ایجاد ارتش توده‌ای، دیگری از طریق تروریسم، سومی با تکیه به اعتصابات عمومی، چهارمی با تکیه به قیام، پنجمی بطور مسالمت آمیز و از طریق انتخاب مجلس موسسان و غیره این کار را انجام دهند، آیا به راستی آنها موفق خواهند شد رژیم را سرنگون کنند؟ یا این‌که وحدتشان فقط روی کاغذ باقی خواهد ماند و هر کسی به کار خودش خواهد پرداخت و حاصل آن نیز چیز درخشانی نخواهد بود!

مثال دیگر: همه موافقت علیه رژیم در خارج مبارزه کنند. اما یکی می‌خواهد فقط میتینگ بگذارد، دیگری به روزنامه‌های خارجی می‌خواهد رجوع کند. سومی می‌خواهد کنفرانس بدهد. چهارمی می‌خواهد اعتصاب غذا راه بیاندازد، پنجمی می‌خواهد در یک گفت‌وگو با نماینده‌گان رژیم آنها را شکست دهد و ...! آیا به راستی می‌توان امید داشت که بدون رهبری واحد کار درست جلو برود و رهبری تشکلهای در امر افشاگری رژیم اخلاص در کار بوجود نیآورند یا اگر آنها قبول کردند کارمشرکی را جلو ببرند در کنار آن خودشان کار دیگری نکنند (نظیر عملکرد راه کارگر در اتحادچپ کارگری)؟

بنابراین رفقا ایجاد تشکلی واحد که نه از همزیستی مسالمت آمیز تشکلهای مختلف چپ و جمع جبری آنها، بلکه از طریق نفی دیالکتیکی آنها در یک تشکیلات به وجود آمده باشد، به مراتب مثمرتر خواهد بود تا ایجاد تشکلی که ظاهرا وحدت سیاسی دارد، اما فقدان رهبری و تشکیلات واحد عملا آن را به فلج می‌کشانند. چنین تشکیلاتی به تفرقه‌ها نقطه پایانی خواهد گذاشت، تردیدها را تدریجا از بین خواهدبرد و زمینه را برای تاثیر گذاری در داخل و نهایتا ایجاد حزبی واقعا کمونیست که هم در برگیرنده ی کمونیستهای راستین و نه سکتاریستها باشد، هم پیوند فشرده ای با جنبش کارگری داشته باشد و هم مبارزینش در سنگر نبرد پرولتری پیوسته حضور داشته باشند، فراهم خواهد ساخت و مطمئنا طبقه ی کارگر به چنین تشکلی خوشامد خواهدگفت. لذا در بی راهه‌ها وقت تلف نکنیم و با اطمینان قدمهای اولیه ی خود را درست برداریم، بارهای سکتاریستی و ذهنی گرایانه ی گذشته را زمین بگذاریم و سخن نوئی بگوئیم که "تو را حلاوتی است دگر" - بویژه این که زمان خواستار چنین تعهدی است و نه سرگرم نمودن تعدادی از تشکلهای و افراد در خارج به بازی سیاسی دیگری که کهنه و فرسوده است!

باتشکروبه امیدپیروزی اجلاس - حزب رنجبران ایران - ۳۰ تیر ۱۳۸۰

* * *

بیانیه نشست مشترک

جامعه ایران، اکنون دچار یک بحران عمیق سیاسی و اقتصادی ست. این بحران ناشی از اوج گیری بی سابقه تضادهائی ست که از ماهیت نظام حاکم بر می خیزد و نشانه های آن به شکل آشکار در مبارزات کارگری و جنبش های اعتراضی روزافزون توده ای علیه رژیم جمهوری اسلامی به چشم می خورد.

مبارزه طبقه کارگر با تمامیت نظام اسارتبار سرمایه داری جمهوری اسلامی، آشتی ناپذیر و درحال گسترش است. در سالهای اخیر، کارگران در ایران برای به دست آوردن خواسته های عادلانه خود، دست به صدها مورد اعتصاب و اعتراض زده اند و علیرغم فریب، تهدید و سرکوبها، مبارزاتشان گسترش یافته و از محدوده کارخانه و محیط کار، به سطح خیابان و شهر کشانده شده است.

کارگران، بارها و بارها دست به گردهمائی، تظاهرات و راه پیمائی زده اند و برای دستیابی به خواست ها

مطالبات خود، ایستادگی و مقاومت های قهرمانانه از خود نشان داده اند. در جریان این مبارزات، همبستگی طبقاتی کارگران رشد کرده، و سیاستهای فریبکارانه و سرکوبگرانه رژیم نتوانسته است در عزم و اراده طبقاتی و تداوم مبارزات آنها خللی وارد کند. اکنون، ما با مواردی روبرو هستیم که کارگران، همزمان و مشترکا در چند کارخانه دست به مبارزات هماهنگ می زنند. این مبارزات گرچه هنوز عمدتا اقتصادیست، اما خصلت سیاسی از هم اکنون در بطن آنها آشکار است.

جنبش اعتراضی علنی و مستقیم توده ای علیه رژیم، در ابعادی به وسعت سراسر ایران در حال گسترش است. تهیدستان حاشیه نشین شهرهای بزرگ، دست به شورشهای گسترده علیه نظم موجود می زنند.

علیرغم سیاستهای زن ستیز رژیم، مبارزات مستقل زنان برای احقاق حقوق برابر خود، اعتلاء یافته است و آنها در تمامی عرصه ها و در اشکال بس متنوع، و در تمامی جنبشهای اعتراضی؛ از مبارزات کارگران، تا جنبش تهیدستان و دانشجویان و جوانان نقشی فعال برعهده دارند.

اقلیت های مذهبی فاقد هرگونه آزادی اندیشه و بیان هستند و به خاطر عقاید خود به شدت مجازات می شوند. کارگران مهاجر، به ویژه کارگران افغانی با شدت بیشتری استثمار می شوند و به مراتب از حقوق کمتری برخوردارند و مورد تحقیر و ستم و آزار قرار می گیرند.

به کار کشیدن و استثمار وحشیانه کودکان، و فاجعه کودکان خیابانی، بی حقوقی مطلق کودکان در ایران را نمایش می دهد و بیکاری، نومیدی از آینده و رواج دادن اعتیاد، ارمغان جمهوری اسلامی برای نسل جوان در سراسر ایران است. اما دانشجویان و نسل جوان ایران، علیرغم سرکوب مداوم، در شکل های گوناگون به مبارزات خود ادامه می دهند.

این وضعیت فاجعه بار، و تداوم و گسترش روز افزون مبارزات توده ای، نشانه این واقعیت است که خواستهای توده های وسیع مردم، از چارچوب نظم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی موجود فراتر می رود. این خواستها، در فعلیت کنونی و آینده خود بر دو دسته اند: خواستهای دموکراتیک و آزادیهای سیاسی و مطالبات عمومی کارگران، زحمتکشان، ملیت های زیر ستم، زنان، دانشجویان و جوانان و اقلیت های قومی و مذهبی، و خواستهای سوسیالیستی طبقه کارگر در سوی براندازی کلیت نظام سرمایه داری. جمهوری اسلامی تا به حال نشان داده است که حتی از برآوردن ابتدائی ترین مطالبات عمومی نیز ناتوان است. از همین رو، روند تحول کنونی، گسترش روز افزون مبارزات را نشان می دهد.

این بحران، تضادهای درونی هیئت حاکمه را نیز شدت داده و شکاف عمیقی در درون دستگاه دولتی پدید آورده است. درعین حال، سیاستهای هر دو جناح در مقابله با بحران با شکست روبرو شده و نتوانسته است پاسخی برای وضعیت موجود بیابد. واقعیت های آشکار، نشان می دهد که بحران در حال عمیق تر شدن است.

با این همه، شکست هر دو جناح اصلی هیئت حاکمه، هنوز به مثابه شکست کامل بورژوازی نیست. در همین شرایط، گرایشات گوناگون سرمایه داری، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، می کوشند که تحت عنوان جنبش اصلاحات، و با شعار "جامعه مدنی" و "حاکمیت قانون" و غیره، و با پشتیبانی سرمایه جهانی و دولتهای امپریالیستی، خود را از شر و زوائد دست و پا گیر حکومت اسلامی رها سازند و با آرایش رژیم، خطر را از سر بورژوازی ایران دورکنند. آنها تلاش می کنند که جنبش عمومی توده های زحمتکش و جنبش طبقاتی کارگران را منحرف سازند و مانع دگرگونی های انقلابی و سوسیالیستی در ایران شوند.

از این رو، وظیفه ای سنگین بر دوش تمامی نیروها و فعالین کمونیستی که به آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر وفادارند و خواهان تحقق خواسته های توده ها هستند قرار دارد. کمونیست ها وظیفه دارند که توطئه های ارتجاعی بورژوائی را برای منحرف ساختن و سرکوب جنبش طبقاتی افشاء نمایند و با تقویت جنبش سوسیالیستی، تلاش برای وقوع انقلاب و تحقق خواسته های عمومی را دنبال کنند. مانع عمده در راه انجام وظایف کمونیست ها پراکندگی و تشتت نظری سیاسی ست. غلبه بر این پراکندگی و تشتت، کوشش مشترک همه کمونیستها را می طلبد.

در این راستا، ما، برخی از سازمانها و فعالین کمونیست که با رفرمیسم مرزبندی قاطع داریم، در ادامه تلاش تاکتونی خود، برای غلبه بر این پراکندگی و تشتت نظری سیاسی و تلاش برای ارتقاء سطح آگاهی و تشکل طبقاتی کارگران، تقویت موقعیت طبقه کارگر در جنبش عمومی، و تلاش برای تامین هژمونی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی، طی نشست که در تاریخ ۲۴ تا ۲۶/۸/۲۰۰۱ برگزار گردید، کوشیدیم بر مبنای حداقلی از توافق بر اساس:

سرنگونی جمهوری اسلامی ایران، در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان در ایران، تدارک یک همکاری را آغاز کنیم.

ما بر این باوریم که این تلاشها می تواند جمع گسترده تری را در برگیرد. از اینرو، دست همه آنان را که با این حرکت هماهنگ اند می فشاریم.

شرکت کنندگان در نشست

مشترک

۲۰۰۱/۸/۲۶

گزارش نشست مشترک

به دنبال کوشش هایی که بیش از یک سال از آغاز آن می گذرد و پس از انتشار دو بولتن مباحثات

و فراخوان ۹ سازمان، مجمع و محفل سیاسی که " همهء جریانات، محافل، و فعالین کمونیست و چپ معتقد به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان" را دعوت به برگزاری یک نشست مشترک به منظور همکاری می کرد، سرانجام یک نشست از ۲۴ تا ۲۶ ماه اوت ۲۰۰۱ برگزار شد. در این نشست، هیئت های نمایندگی، یا نمایندگانی از سازمانها و مجامع زیر حضور داشتند.

- اتحاد سوسیالیستی کارگری (ناظر)
- حزب رنجبران ایران
- حزب کمونیست ایران و کومه له
- راه آینده
- سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له)
- سازمان فدائیان (اقلیت)
- سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران
- شورای زندانیان سیاسی چپ (ناظر)
- شورای کار
- کانون سیاسی پناهندگان
- فعالین سیاسی درهلند، مدافع اتحاد صفوف کمونیست ها و چپ رادیکال
- فعالین و مجامعی از کمونیستهای کشورهای : آلمان، آمریکا، انگلستان، ایتالیا، سوئد، فرانسه، نروژ و هلند
- مدافعین وحدت چپ انقلابی دانمارک
- هسته اقلیت

این نشست که با حضور بیش از صد تن و در فضائی سرشار از امیدواری برای یک همکاری و غلبه بر پراکندگی و تشتت کنونی برگزار شد، با یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم کار خود را آغاز کرد. نخست، هیئت هماهنگی پس از خوشامدگوئی به شرکت کنندگان، گزارشی از روند فعالیت هائی که به برگزاری نشست انجامید را ارائه داد. سپس یک هیئت شش نفره برای اداره جلسه انتخاب شد.

پس از بحث های مقدماتی، قرار شد که به تمام گرایش‌ها موجود در نشست و هرکس که طرح معینی ارائه می‌کند نیم ساعت وقت داده شود تا نظرات اثباتی خود را بیان کند. در ادامه، نشست وارد بحث عمومی شد و نظرات ارائه شده را مورد نقد و بررسی قرار داد.

سرانجام پس از دو روز بحث و گفتگو، جمع بندی بحثها حکایت از آن داشت که، هم در رابطه با سطح توافقات و هم به لحاظ تبیین روابط درونی و مناسبات مشترک جریان‌ها حاضر، هنوز نقاط ابهام و تفاوت موجود است. از این رو، تداوم مباحثات از طریق انتشار یک بولتن مشترک ضرورت دارد. گرایش‌های مختلف در ضمن کوشیدند که بر سر تدارک آغاز همکاری به نکات مشترک و توافقات پایه ای برسند و با تدوین یک بیانیه مشترک این امر را آغاز کنند. همچنین با انتخاب یک شورای هماهنگی ۱۵ نفره و پیشنهاد اقدامات ضروری، مثل انتشار بولتن، ایجاد رابطه و همکاری بین فعالین این پروژه، پیشبرد وظایف عملی-مبارزاتی و برگزاری نشست دیگر در آینده نزدیک، نخستین گام‌ها برداشته شد.

شرکت کنندگان در نشست براین باورند که امر تدارک این همکاری می‌تواند جمع گسترده تری را در بر بگیرد، از این رو، نیروها و فعالین دیگری که با این طرح هماهنگ اند مقدمشان در این راه گرامی است.

به امید پیروزی طبقه کارگر
شورای هماهنگی موقت نشست مشترک
۲۶ اوت ۲۰۰۱

* * *

برخی از اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهای حزب در تابستان ۱۳۸۰ :

گسترده‌تر باد اتحاد طبقاتی کارگران ایران!

هفته‌ی پیش، هیئت حاکمه‌ی ایران با برگزاری "انتخابات" دوره‌ی هشتم ریاست جمهوری، توانست نقسّی تازه کند، بدون این که بتواند جوابی به تضاد حاد درونی خود و نیز تضادش با توده‌های میلیونی کارگر و زحمت کش، بیابد. بدین ترتیب، وضعیت گندیده و بحرانی در حاکمیت تداوم می‌یابد و این امر خوبی است. در چند ماه گذشته، محافل بورژوازی حاکم بر ایران و کاسه لیسان آنان تلاش کردند تا مردم را با موضوع انتخابات سرگرم نگه داشته و باری دیگر امید واهی به "معجزه‌ی" انتخابات را در دل آنها به وجود آورند. اما

برای بخش آگاه مردم، از ابتدا روشن بود که این "انتخابات" نیز خیمه شب بازی دیگری است در سلسله رای گیری ها و رای سازی های رژیم! "زمین لرزه در قعر دریا" صورت می گیرد و "سختها تمامی ز امواج" است! در قعر دریا - در اعماق جامعه- یعنی در میدانهای کار و سازندگی، مسایل دیگری ورای "انتخابات" مطرح اند. کارگران مرتبا دست به اعتصاب، اعتراض، تظاهرات و غیره می زنند و با نیروهای سرکوب گر رژیم به مقابله برخاسته و تعداد زخمی، دستگیر و یا زندانی شدن آنان رو به افزایش است. آنها مزدهای معوقه را طلب می کنند، خواستار جلوگیری از بستن کارخانه ها و بی کار سازی اند، بیرون رفتن نیروهای انتظامی رژیم را از محیط کار می خواهند، مدیران ضد کارگر را نمی پذیرند و ...: مردم فقیر برای تامین آب آشامیدنی شان به پا خاسته اند ، فریاد آزادی دانش گاههای سراسر کشور را پُر کرده است و...

اما مبارزه ی اخیر کارگران کارخانه ی چیت ری وابسته به بنیاد مستضعفان در ۲۲ خرداد در جلو مجلس شورای اسلامی و با شعار "مرگ بر بنیاد" - بنیادی که تحت نظر مستقیم خامنه ای تا به حال هزاران میلیارد تومان از ثمره ی کار کارگران را بالا کشیده و یک قلم ناچیز آن دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی رفیق دوستها بود که پرونده ی آن ماستمالی شد - دیگر مبارزه ای صرفا اقتصادی نیست بلکه مبارزه ای کاملا سیاسی است که حاکمیت را نشانه گرفته و این امر خوبی است. کارگران با افشای عمل کرد مسئولین این بنیاد، که با فروش اخیر این کارخانه به بخش خصوصی - بخوان آقا زاده ها- به بهای ناچیز، که همراه است با از کار انداختن تولید کارخانه، اخراج کارگران، جا به جا کردن ماشینها و نهایتا تبدیل زمین کارخانه به محلی برای برج سازی و بردن استفاده ی کلان از این طریق، نشان دادند که بورژوازی در قدرت مشغول نابود کردن بخش تولیدی کشور به سود بخش تجاری و رانت خواراست که نتیجه ای جز فقر و فلاکت کارگران و پُر کردن جیب مشتی بورژوا، آخوند و آخوند زاده ندارد.

پیوستن کارگران کارخانه ی کفش شادان پور به این اعتراض حاکی از آن است که کارگران ایران هرچه بیشتر به امر وحدت طبقاتی خود در مبارزه ی مشترک علیه نظام سرمایه داری حاکم، پی بُرده اند. نمونه های دیگری از این نوع هم بسته گی های کارگری که در ماههای گذشته صورت گرفتند، نشان می دهند که این گونه حرکت های مشترک می روند تا با گسترش خود زمینه ی مناسبی را در حرکت سراسری کارگران در مبارزه جهت قطع دست خیانت پیشه ی حاکمین از اموال عمومی، فراهم سازند. این گرایش به تحقق عملی هم بسته گی کارگران نیز امر خوبی است.

طبقه ی کارگر ایران نه به "انتخابات" فرمایشی حاکمین دل بسته، نه باوری به اصلاح طلبی "اصلاح طلبان" دارد، نه خصوصی سازی کارخانه های دولتی به پیروی از سیاست مُد روز سرمایه ی جهانی را پذیرفته و نه کشاندن سرمایه های امپریالیستی به ایران را دوی درد اقتصاد ورشکسته ی ایران می داند. بر عکس خواستار تغییری جدی و بنیادی در نظام مالکیت در جامعه و براندازی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع، جای گزین آن با مالکیت اجتماعی و اداره ی کشور توسط کارگران و زحمت کشان است.

به پیشواز این حرکت رو به رشد و تابناک کارگران برویم و برای خدمت هرچه بهتر به این حرکت، صف پراکنده‌ی نیروهای سیاسی چپ را متحد و یک پارچه سازیم -

۲۵ خرداد ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

با تشدید مبارزه در سراسر ایران ، حلقه‌ی محاصره‌ی رژیم را تنگ تر کنیم !

انتخابات ۱۸ خرداد اخیر، دردی از دردهای رژیم را درمان نکرد! حوادث بعدی نشان داده و می دهند که به جز در سطح سرکوب مبارزات مردم، تضادهای درون حاکمیت باز هم حدت می یابند. جناح تمامیت خواه حاضر نیست امکانات عظیمی را که در چاپیدن مردم و غارت اموال عمومی به دست آورده است، از دست بدهد. جناح "اصلاح طلب" نیز به پشتوانه‌ی آرائی که به خاتمی داده شد و پشتیبانی بین المللی، می کوشد تا به نیروی دست دومی در سطح حاکمیت تقلیل نیابد!

تشدید مبارزات مردم و از جمله تظاهرات قهر آمیز ساکنین نصیر آباد در جنوب غربی تهران - در منطقه‌ی شهریار- در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه (۲۰ و ۲۱ تیر) در اعتراض به خراب کردن خانه‌های شان توسط عمال رژیم، به بهانه‌ی عدم پرداخت مالیات خانه‌ها (که یاد آور حمله‌ی نیروهای انتظامی رژیم شاه به منطقه‌ی خاک سفید در شرق تهران و خراب کردن خانه‌های که مردم فقیر ساخته بودند، می باشد) که طی آن مردم با سنگ و چوب و کوکتل مولوتوف به نیروهای بسیج حمله کرده و به مقاومت پرداختند؛

یا تظاهرات دانش‌جویان در ۱۸ تیر در اطراف دانش‌گاه تهران که بدون رعایت اختراهای وزارت کشور دایر به ممنوع بودن تظاهرات، برگزار شد و به درگیری با نیروهای بسیجی و لباس شخصی ها منجر گردید؛

یا تظاهرات مردم در اصفهان و قیلا در کرج در اعتراض به جیره بندی آب؛

و یا ادامه‌ی مبارزات کارگران به عدم پرداخت مزدهای معوقه شان و جلوگیری از اخراج و غیره؛ همه و همه نشان می دهند که مردم دیگر گوششان بدهکار سخنان فریب کارانه‌ی "اصلاح طلبان" حاکم نیست؛ دیگر جایی امن در ایران برای حاکمین نمانده و مردم مصمم هستند تا در سراسر ایران، حقوق پایمال شده شان را از طریق ادامه‌ی مبارزه‌ی طولانی، سخت و خونین ، که به دلیل فقدان رهبری با تلفات زیادی نیز همراه می شود، بگیرند.

اما، در سطح حاکمیت، آشفته گئی روز به روز بیشتر می شود. آنها از یک سو و درمقابل با مردم، به جنایتهای ضدبشری و قرون وسطائی نظیر سنگسار، قتل‌های عنکبوتی، فشار به زندانیان سیاسی، تبرئه کردن لباس شخصی‌های جنایت کار و غیره ادامه می دهند و از سوی دیگر با اتهام زنی علیه یک دیگر، آچمز کردن مجلس و باکشانیدن نماینده گان "اصلاح طلب" به دادگا ، متهم کردن جناح رقیب به فساد نظیر اعلام سوء استفاده های کلان در وزارت

نفت توسط جنتی تمامیت خواه، یا رو شدن سوء استفاده های مالی کلان توسط وزارت خانه ها و یا نهادهائی که با دست زدن به تجارت، ثروت اندوزی کرده اند، و یا مطرح شدن سوء استفاده های "آفازاده ها" که تداوم سوء استفاده های "هزارفامیل" زمان شاه سابق در شکل جدیدی می باشند و غیره، به جان هم افتاده اند! این روی دادها حاکی از آنند که هم چون افتادن آب به لانه ی مورچه گان، جناحهای حاکم سراسیمه اند و در تلاش برای حفظ خود در قدرت ، به هرکاری دست می زنند و با توجه به نداشتن پایه در میان مردم، نیروی سرکوب گر خود را به رخ مردم می کشند و از زبان رئیس سپاه پاسداران مکرر در مکرر هشدار می دهند، ولی مردم با سردادن شعار "توپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد" نشان می دهند که حاضر نیستند طوق برده گی نظام منحط اسلامی را بپذیرند!

وقت آن رسیده است که در سراسر ایران، با تشدید مبارزات توده ای، نگذاریم رژیم نیروهای سرکوب گر خود را متمرکز ساخته و آنها را به جان توده های معترض مردم، بیاندازد؛ وقت آن رسیده است که نگذاریم جنبشهای توده ای کارگران و زحمت کشان در جهت رهائی از حاکمیت ضد انسانی رژیم، کورمال کورمال به پیش رفته و مورد سوء استفاده ی بورژوازی در اپوزیسیون قرار گیرد؛

ایجاد رهبری پیشرو پرولتاریا، جواب دقیق و شایسته برای تنگ تر کردن حلقه ی محاصره ی رژیم جمهوری اسلامی است و آماده کردن زمینه ی مناسب جهت هدایت قاطعانه ی مبارزات مردم در مقابله با نظام جبار و اسلامی سرمایه!

۲۲ تیر ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

گلوبالیزاسیون در حال افول در برابر انترناسیونالیسم در حال شکوفائی!

دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم، دوران رشد سریع سرمایه های فراملی و استقرار سلطه ی "بازار آزاد" این سرمایه ها بود. با تسلیم سرمایه های بوروکراتیک حاکم در کشورهای بلوک شرق به سرمایه ی فراملی ها توسط احزاب رویزیونیست حاکم در پایان دهه ی ۸۰، تئوری "پایان تاریخ" و شکست کمونیسم، توسط تبلیغاتچیان امپریالیسم در ابعادی وسیع، مُد روز شد. در دهه ی ۹۰ آن قرن، سلطه ی سرمایه ی جهانی شده در سه قطب بزرگ: اتحادیه ی اروپا، آمریکا و ژاپون، موقتا تثبیت شد. سرمایه ی جهانی شده، کشورهای عقب مانده را به مدار بی رحم سیاه چال گونه ی "بازار آزاد" کشاند: کالاها و سرمایه های کشورهای پیش رفته ی صنعتی، سیل وار دروازه های کشورهای ضعیف را درهم کوبیدند. تولیدات بومی این کشورها بیش از پیش درهم شکسته شد و جای خود را به نظام دلالی "خرید و فروش تولیدات و خدمات کشورهای صنعتی" داد. و چون برای خرید از "بازار آزاد" احتیاج به پول بود، در شرایط مضمحل شدن تولیدات داخلی، فروش منابع و ذخایر

کشورهای عقب افتاده به بهایی ناچیز از یک سو- بهایی که توسط گرداننده گان بازار جهانی سرمایه تعیین می شد و نه بر اساس ارزش واقعی تولیدات و منابع طبیعی کشورهای فقیر - و دادن قرضه‌هایی با شرایط سنگین و از جمله بهره‌ی زیاد توسط نهادهای مالی جهانی به خاطر خرید تولیدات کشورهای صنعتی از سوی دیگر، این کشورها یکی بعد از دیگری دچار افلاس و ورشکسته‌گی شدند.

به علاوه، جنگهای ناشی از رقابت قطبهای سرمایه‌ی جهانی به منظور گسترش مناطق زیر نفوذ خود، فقر و بی‌کاری و دربه‌دری عظیمی را بر بیش از ۵ میلیارد سکنه‌ی جهان تحمیل نمود. سیل مهاجرت به کشورهای ثروتمند و در جستجوی لقمه‌ای نان، زنان، کودکان و مردان زیادی را به کام دریاها کشاند؛ در انظار بُهت‌زده‌ی مردمان جهان صنعتی، نعش مهاجرین غیرقانونی از درون کامیونها، از جایگاه چرخ هواپیماها و غیره به بیرون کشیده شدند؛ نیروی کار ارزان موجود در کشورهای فقیر فرصتی طلایی فراهم کرد تا سرمایه‌های بزرگ جهانی به بی‌شرمانه‌ترین وجه به استعمار کارگران اعم از زن و مرد، کودک و نوجوان، پردازند و کالاهای تهیه شده توسط این نیروی کار ارزان را با ۱۰ تا ۱۰۰ برابر بهای تمام شده، وارد بازارهای کشورهای صنعتی نمایند!

اما نظام جهانی سرمایه، گرفتار تضادهای ماهوی خویش است. بحران عمومی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، بورسهای سرمایه را پی در پی می‌لرزاند. دولت‌های رفاه بعد از جنگ جهانی دوم یکی بعد از دیگری فرو ریخته و شکاف بین قطب ثروت و قطب فقر روزبه‌روز عمیقتر و گسترده‌تر می‌شوند. ارتش عظیم بی‌کاران درازمدت در ارقام ۴۰ میلیون نفری خیال اشتغال کامل را از اوامرد مردم زدوده و فقر در زیر قصر امپراتوران سرمایه خود را گسترده‌تر از پیش نشان می‌دهد. نیروی جوان کشورهای صنعتی با درک این که ادامه‌ی جهانی شدن، حیات آتی آنها را به شدت تهدید می‌کند، راه مقاومت و مبارزه با سرمایه‌ی جهانی شده را در پیش گرفته‌اند و برای قطع چنگالهای خونین این سرمایه‌ها در کشورهای فقیر و غنی، به مبارزه‌ای تاریخ ساز روی آورده‌اند.

ناشی از این وضعیت، جهان سرمایه‌نه تنها دچار بحرانهای پیوسته‌ی اقتصادی شده، بلکه بحران سیاسی نیز گلولی آن را فشار می‌دهد. نوکران کوتاه بین سرمایه در راس دولتها دزدی، فساد، ارتشاء و غیره را به سکه‌ی رایج روز بدل نموده‌اند. مسایل حیاتی جهانی نظیر به خطر افتادن محیط زیست ناشی از اثرات گازهای گلخانه‌ای، فروش سلاحهای سبک، قطع رقابتهای تسلیحاتی و از جمله ساختن موشک ضد موشک و ازبین بردن تولید سلاحهای میکروبی و شیمیایی، پیدا کردن راه حل برای حذف قرضه‌ها و بهره‌های سنگین دولتهای ضعیف، پایان دادن به جنگهای منطقه‌ای و غیره، به خاطر کسب سود بیشتر، نه تنها حل و فصل نمی‌شوند، بلکه اختلافات قطبها و دولتهای بزرگ سرمایه‌داری در این مسایل روز به روز تشدید می‌گردند. طبعاً چنین وضعی به آشفته‌گی و هرج و مرج، رشد فزاینده‌ی فساد و گندیده‌گی در جهان، میدان داده و زمینه را برای دست زدن به برخوردهای سیاسی و یا نظامی خطرناک هموار می‌کند.

بدین ترتیب، گلوبالیزاسیون نه تنها به تثبیت نهایی تاریخ به نفع سرمایه‌ی جهانی منجر نشده، بلکه برعکس روند پژمرده‌گی خود را آغاز کرده است.

اما متقابلاً، پس از قریب دو دهه رکود، جنبشهای ضد سرمایه داری در سالهای پایانی قرن بیستم شروع به رشد جدیدی کردند. مبارزات کارگران و زحمت کشان در سراسر جهان علیه گرگتازی سرمایه ی جهانی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وارد فاز جدیدی شدند.

در عرصه ی سیاسی، جنبش اعتراضی انترناسیونالیستی، بخشی از کارگران و زحمت کشان و روشن فکران انقلابی کشورهای مختلف جهان را در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹ به سیاتل آمریکا کشاند که با قدرت عمل کرد "سازمان جهانی تجارت" را در پایمال کردن حقوق کشورهای ضعیف، افشا نمودند. این مبارزات پیوسته سازمان یافته تر شده و در جریان نشست نهادهای سرمایه ی جهانی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، اجلاس رهبران ۸ کشور صنعتی عمده ی جهان، اجلاس رهبران اتحادیه ی اروپا، اجلاس سالانه ی نهادهای عمده ی مالی و رؤسای دولتها در داووس سوئیس، و غیره با پرچم مخالفت با تصمیمات این اجلاسها، صورت گرفته اند.

جنبش اعتراضی عظیم در جنوا - ایتالیا (۱۹ تا ۲۱ ژوئیه امسال)، در مخالفت با نشست سران ۸ کشور عمده ی صنعتی، که طی آن جوان مبارز ۲۳ ساله ی ایتالیائی - کارلو جولیانی - با شلیک گلوله ی پلیس فاشیست ایتالیا جان باخت و طی این اعتراضات بیش از ۱۰۰ نفر زخمی شده و ۳۰۰ نفر نیز دستگیر و زندانی شدند، با شرکت ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر، هشدار بزرگی بر عاملان سرمایه ی جهانی بود. این مبارزات درست در روزهایی جریان می یافتند که بازداشت شده گان تظاهرات در گوتمبرگ سوئد - به مناسبت برگزاری اجلاس سران اتحادیه ی اروپا و با شرکت جورج واتر بوش رئیس جمهور آمریکا، که در آن نیز پلیس به سلاح گرم متوسل شده و دو نفر را شدیداً زخمی کرده بود، محاکمه و محکوم به زندان شدند!

مدافعین سرمایه ی جهانی که هر روز بیشتر خود را در محاصره ی مردمان معترض جهان می بینند و نفرت آنان را از "بازار آزاد" سرمایه، لمس می کنند، با احساس خطر بیش از پیش متوسل به قهر مسلحانه می شوند و از عوامل خود در کشورهای مختلف نظیر دولت سوسیال دموکرات سوئد گرفته تا دولت نیمه فاشیست ایتالیا، می خواهند تا با تکیه به زور مانع از بسط و گسترش مبارزات ضد گلوبالیزاسیون و در دفاع از آزادی و انترناسیونالیسم شوند. آنها از جمله برای جلوگیری از رشد این مبارزات و با احساس خطر، می کوشند تا از این به بعد اجلاسهای توطئه ی خود را طوری ترتیب دهند که امکانات اعتراضی به حداقل برسد: نخست وزیر کانادا پس از پایان اجلاس سران ۸ کشور اعلام کرد که اجلاس آتی در منطقه ای کوهستانی در کانادا و با حداقلی از شرکت کننده گان برگزار خواهد شد و برلوسکونی نخست وزیر ایتالیا بی پرده تر اعلام نمود که: "آنهائی که علیه کشورهای ۸ گانه صنعتی هستند... علیه دنیای غرب، فلسفه ی جهان آزاد و روحیه ی شراکتی هستند!" برلوسکونی میلیاردر فراموش کرد بگوید که منظور او از روحیه ی شراکتی، ادغام شرکتهای بزرگ چند ملیتی است و نه روحیه ی همکاری متقابل و انترناسیونالیستی ملل جهان!

بدین ترتیب، انترناسیونالیستها بیشتر و بیشتر قلب مردم کارگر و زحمت کش و ملل تحت ستم جهان را فتح می کنند و گلوبالیزاسیونیستها بیشتر و بیشتر منفرد شده و به راه خشونت جهت حفظ حاکمیت خودسرانه ی خود، می گروند!

در چنین شرایطی، ضروری است تا انترناسیونالیستها مبارزه ی اصولی خود را علیه سرمایه ی جهانی با دقت بیشتر و

با حذف نیروهای پاسیفیست و آنارشویست و سازمان یافته تر از همیشه پیش ببرند. فراموش نشود که امپریالیسم فراملی ها از نظر استراتژیک ببری کاغذی است، اما از نظر تاکتیکی - همان طور که در سالهای اخیر و از جمله در یوگوسلاوی سابق شاهد بوده ایم، ببری واقعی است. این امر آگاهی و تاکتیکهای مناسب مبارزه را می طلبد.

اما در این مارش بزرگ مردم استثمارشده و ستم دیده ی جهان، اینان چیزی جز زنجیرهای اسارتشان را از دست نخواهند داد و بالاخره پیروز خواهند شد. انترناسیونالیسم با هیبتی عظیم و دیالکتیکی پویا و زرننگ راه خود را به پیش باز خواهد کرد. به راستی که "پایان تاریخ" سرمایه های فراملی و جهانی روز به روز نزدیک تر می شود.

۳ مرداد ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

خطر بالقوهی بالکانیزه شدن قفقاز و حوالی!

پس از فرو پاشی شوروی، وضعیت حقوقی دریای خزر به صورت نامعلومی درآمد. این امر باعث شد که در استخراج نفت و گاز از این دریا، کشورهای ساحلی منطقه دچار نوعی بلاتکلیفی شوند. و چون برخی از کشورها میل به بررسی و اکتشاف نفت بودند، وضع را کد موجود تدریجا به گنبدگی کشانده می شود.

سالهاست که شرکتهای بزرگ نفتی و سرمایه های فراملی امپریالیستی در پشت دروازه های این منطقه ی نفت خیز و تا حدی نیز در درون آن، بی صبرانه در انتظار روزی هستند که ورود همه جانبه و بدون قید و شرط آنها به منطقه به سان تهاجم کفتارها به آهوی از پا فتاده، بلامانع اعلام شود!

در منطقه ی بالکان، ناسیونالیسم ملت های کوچک تحت ستم، با شووینیسم ملت بزرگ حاکم در یوگوسلاوی، در شرایطی که میلو سوویچ رئیس جمهور سابق یوگوسلاوی از قبول طوق بنده گی بدون قید و شرط امپریالیستها امتناع ورزیده بود، با کمک محافل امپریالیستی آغاز شد. مردم این منطقه طی ۱۰ سال گذشته صدمات جانی و مالی فراوانی را تحمل کردند و درگیریها هنوز هم ادامه دارد. اما نتیجه ی این درگیریها نه به آزاد شدن واقعی سرزمینهای ملل کوچک از یوغ شووینیسم حاکم، بلکه به اشغال نظامی و نفوذ سیاسی-اقتصادی امپریالیستها در منطقه، انجامید.

در قفقاز و حوالی، اوضاع بغرنج تر است: ضمن این که مسایل و اختلافات ملی و ادعاهای ارضی وجود دارند، اما ذخایر عظیم نفت و گاز و استراتژیکی بودن منطقه از یک سو و نیز وجود کشورهای مدعی مهمی نظیر روسیه و ایران در شمال و در جنوب آن از سوی دیگر به بغرنجی حل مسئله به سود سرمایه های بزرگ امپریالیستی، می افزاید.

حال اگر توجه کنیم که سالهاست که کشورهای پیشرفته ی صنعتی با اقتصادی بحرانی رو به رو هستند و به راه اندازی جنگ وسیله ای است برای تولید و فروش سلاح بیشتر و پایان دادن موقتی بحرانهایشان، و در این مورد اقتصاد آمریکا سیر نزولی خود را طی می کند و به همین علت در صد است تا با نادیده گرفتن قرار داد منع گسترش سلاحهای استراتژیک با شوروی در سال ۱۹۷۲، تولید و آزمایش موشکهای ضد موشک را از سر گرفته و به تقویت

صنایع جنگی خود بپردازد. ترکیه نیز که یکی از پایگاههای امپریالیسم در منطقه ی خاورمیانه است و توجه ویژه ای برای نفوذ در منطقه ی قفقاز دارد، در بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شدیدی گرفتار است و هنوز راه حلی سیاسی برای خروج از بحران نیافته است. اسرائیل پایگاه دیگر امپریالیسم در منطقه نیز با جنبش آزادی بخش مردم فلسطین شدیداً درگیر است و برای حفظ موقعیت به غایت متزلزل و ناعادلانه اش، که روز به روز نفرت و اعتراض مردم جهان را از عمل کرد حاکمین اسرائیل بر می‌انگیزد، بازار منطقه را هرچه آشفته‌تر می‌خواهد تا چشمها به عمل کرد دولت اسرائیل دوخته نشود!

بدین ترتیب، تضاد ناسیونالیسم و شووینیسم از یک طرف و منافعی که امپریالیستها و مشخصاً آمریکا، در کشاندن منطقه ی قفقاز به زیر نفوذ خود، دارند، اوضاع منطقه را بیش از پیش متشنج ساخته است.

در چنین شرایطی است که با آغاز اکتشاف نفت توسط شرکت بی پی آماکو در دریای خزر در مرزهای آبی جمهوری آذربایجان و گسیل یک رزمناو و یک فروند هواپیمای نظامی در ۲۴ تیر توسط حاکمین ایران برای جلوگیری از عملیات اکتشافی و اعتراض دولت آذربایجان به این رفتار ایران و خط و نشان کشیدن محسن رضائی- رئیس سابق سپاه پاسداران و عضو کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام... نشان می‌دهند که به خطر بحرانی شدن اوضاع در منطقه نباید کم بها داد.

نباید اجازه داد که منافع ناسیونالیستی، شووینیستی و امپریالیستی بار دیگر و احتمالاً این بار در ابعادی بسیار خطرناک تر، منطقه را به آتش کشیده، مرگ و ویرانی برای مردم و کوهی از ثروتهای باد آورده را برای امپریالیستها فراهم سازد. در این میان وظیفه ی کمونیستهای کشورهای منطقه در هم کاری و مبارزه ی مشترک علیه توطئه هائی که در حال تکوین هستند، از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. برای جلوگیری از بالفعل شدن بالکائیزه کردن خاورمیانه و قفقاز و ماوراء قفقاز، باید از هم اکنون بپاخیزیم و با آگاه کردن کارگران و زحمت کشان این مناطق، از افتادن آنها به دام ناسیونالیسم و گوشت دم توپ شدن امپریالیسم، جلوگیری نماییم.

۹ مرداد ۱۳۸۰ - ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۱ - حزب رنجبران ایران

تشدید سرکوب مردم، نشانی است از ترس حاکمین از اوجگیری مبارزات !

این روزها، میرغضبهای رژیم و دستگاه فاسد قضائی آن در اعمال اختناق و استبداد با طالبان افغانستان مسابقه گذاشته اند و با اعدام در ملاء عام در شهرهای مختلف، می خواهند خاطره ی تلخ سرکوبهای وحشیانه ی بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را در دلها زنده کنند و از این طریق مردم را به سکوت وادارند. جوانان نیز در همین راستا در ملاء عام شلاق می‌خورند، چون که بیشترین نفرت را از این رژیم جنایت کار دارند.

اما برخلاف انتظار حاکمین، رفتار ضدانسانی آنها نه تنها مردم به طور عام و جوانان به طور خاص را مرعوب نساخته بلکه اینان بیش از پیش با اعتراض به این وحشی گریهای قداره بنده رژیم و روبه رو شدن با آنها، نشان می‌دهند که دیگر حاضر نیستند سلطه ی قرون وسطائی مذهب را تحمل کنند.

جناحی از "اصلاح طلبان" در برخورد به این اعمال شرم آور دستگاه قضائی، از یک سو با نفس اعدام و شلاق زدن مخالفت نمی‌کنند و خواستار آن هستند تا این عملیات دور از انظار عمومی صورت گیرند تا رژیم در برابر دید جهانیان آبرویش را حفظ کند! این امر ماهیت پلید و مزورانه ی آنان و همدستی شان را با "مستبدین تمامیت خواه" نشان می‌دهد. اما از سوی دیگر جناح دیگری از "اصلاح طلبان" که باین رفتار موافق نیستند، می‌خواهند از این نمذ کلاهی برای خود بدوزند و ادعا می‌کنند که این کار به منظور بی اعتبار کردن "اصلاح طلبان" صورت می‌گیرد! استدلالی بی ربط و مسخره که گمراه کننده است!

در رد این اراجیف می‌توان با توجه به رویدادهای گذشته گفت :

اولا از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، هر بار که رژیم خود را در خطر طرد و تهدید به سقوط دیده، اختناق را به اوج رسانده است. کافی است به عمل کرد رژیم در قتل عامهای کردستان، در بستن دانشگاه، در شکنجه‌ها و اعدامهای در ابعاد هزاران قبل و بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، در سرکوب اعتراضات متعدد مردم در شهرهای مختلف ایران که در اثر مداخله ی پاسداران رژیم به شورش تبدیل شدند و بالاخره پس از ۲ خرداد ۱۳۷۶ در تداوم قتل‌های زنجیره ای، حمله به کوی دانش گاه، قتل‌های عنکبوتی، بستن روزنامه‌ها و به زندان کشاندن روزنامه نگاران و غیره، نگاه کنیم تا معلوم شود که آن چه که امروز در عرصه ی سرکوب مردم صورت می‌گیرد، ادامه ی وحشی گریهای جمهوری اسلامی حامی سرمایه است!

ثانیا اوج گیری مبارزات کارگران و زحمت کشان در اعتراض مکرر در مکرر به عدم پرداخت مزدهایشان، بی کار سازیها، زیر پا گذاشتن قراردادهای کار و رواج دادن کار روز مزدی که کارگران را از هرگونه حق قانونی داشتن کار دایم و مزایا، محروم می‌کند؛ جدا شدن بیش از پیش دانش جویان از زیر سلطه ی سازمانهای فرمایشی دانش جوئی رژیم و روی آوری آنها به مبارزات قاطع ضد رژیم؛ تبدیل سریع اعتراضات مسالمت آمیز مردم به برخوردهای شدید و خونین با تفنگچیان رژیم و غیره همه و همه حکایت از آن دارند که اوج گیری این مبارزات، خطری جدی برای حاکمین می‌باشد و لذا اینان با شمشیرهای از غلاف بیرون کشیده شده به جان مردم می‌افتند تا خود را در حاکمیت ابقا نمایند. غافل از آن که در قرن ۲۱، شعبان بی مخهای اسلامی درمانده تر از آنند که بتوانند با این قلدریها برای طولانی مدت خطر را از سر رژیم دور سازند. مردم ایران بیش از پیش مصمم هستند تا حقوق پایمال شده شان را به دست آورند.

حزب رنجبران ایران ضمن محکوم کردن تجاوزات حاکمین به حقوق مردم اعلام می‌دارد تازمانی که چرخ به روال نظام جمهوری اسلامی بگردد، مردم روی آزادی، آسایش، عدالت و رفاه را نخواهند دید.

قانون اعدام باید بی درنگ لغو گردد!

شلاق زنی باید فوراً قطع شود!
 پرداخت مزد معوقه کارگران باید پرداخت شود!
 عاملین قتل‌های عنکبوتی باید بی‌درنگ محاکمه و مجازات شوند!
 مرگ بر جمهوری اسلامی حامی سرمایه!
 زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۲۶ مرداد ۱۳۸۰ - حزب رنجبران ایران

* * *

نگاهی به جغرافیای سیاسی "طرح کلمبیا": (عملکرد نظام جهانی سرمایه در آمریکای لاتین)

در سالهای اخیر، دولت آمریکا با پیاده کردن سیاست "طرح کلمبیا"، تصمیم گرفته است که با مداخلات نظامی خود حرکت سرمایه و گسترش "بازار آزاد" نظام سرمایه را در آمریکای لاتین - "حیات خلوت" امپریالیسم آمریکا - بیشتر از پیش تامین سازد. این برنامه در ظاهر امر با ادعای جلوگیری از تولید و صدور مواد مخدر به آمریکا، هدف سرکوب کامل نیروهای رزمنده در کلمبیا و "اخته کردن" مبارزات ملی و دموکراتیک در کشورهای همسایه کلمبیا (ونزوئلا و اکوادور) را تعقیب می‌کند. جنبش عظیم چریکی در کلمبیا، که از حمایت سیاسی و اجتماعی اکثریت قریب به اتفاق دهقانان آن کشور برخوردار است و نزدیک به ۴۰ سال از تاریخ پیدایش و رشد و گسترش آن می‌گذرد، هم‌راه با جنبشهای ملی و دموکراتیک در دو کشور اکوادور و ونزوئلا، که به طور قابل ملاحظه‌ای نفت خیز هستند، "مثلث رادیکالی" را در شمال آمریکای جنوبی تشکیل می‌دهند که هژمونی نظام جهانی آمریکا را برای اولین بار به طور جدی در آن ناحیه به چالش طلبیده اند.

نیروهای چریکی در مناطقی فعالیت دارند که در آن جاها دهقانان به کشت و زرع کوکا مشغولند. در نتیجه دولت آمریکا و اکثر رسانه‌های گروهی ادعا می‌کنند که "طرح کلمبیا" کوششی است در جهت از بین بردن تولید و تجارت "کوکا" که قاچاقچیان بعد از خرید آن را به مواد مخدر تبدیل می‌کنند و به آمریکا روانه می‌سازند. ولی واقعیت این است که دولت آمریکا برنامه می‌چیند که در زیر نمای "مبارزه با مواد مخدر" دو جنبش بزرگ چریکی: "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" (سازمان "فارک") و "ارتش آزادی بخش ملی" را سرکوب و مضمحل سازد.

پیشینه‌ی مقاومت علیه هژمونی امپریالیستی آمریکا در منطقه‌ی عظیم و حاصل‌خیز-آمریکای لاتین- که به اسم "حیات خلوت" آمریکا معروف است، به سالهای پایانی جنگ جهانی دوم بر می‌گردد. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، مقاومت علیه قدرقدرتی امپراتوری آمریکا در بخش جنوبی آمریکای لاتین - عمده تا در آرژانتین، شیلی و برزیل - قرار داشت. در آن دوره، آمریکا با توسل به کودتاهای خونین و "ترورهای دولتی" که معروف‌ترین آنها کودتای شیلی و قتل سالوادور آلنده بود، به عمر این مقاومت پایان بخشید و آن کشورها را کاملاً در مدار نظام جهانی سرمایه نگه‌داشت. در دهه‌ی ۱۹۸۰، حیطه‌ی مقاومت و مبارزه به منطقه‌ی آمریکای مرکزی انتقال یافت. در آن دهه، هژمونی نظام جهانی سرمایه توسط نیروهای انقلابی در السالوادور، نیکاراگوئه و گواتمالا مورد چالش قرار گرفت و مشخصاً در کشور نیکاراگوئه، انقلاب موفق شد که در آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰ برای مدت کوتاهی، خود را از وابسته‌گی به مدار نظام جهانی سرمایه آزاد سازد. این بار نیز آمریکا با توسل به نظامی‌گری چشم‌گیر و صدور اسلحه که متجاوز از میلیاردها دلار می‌شد، توانست آن مقاومت عظیم منطقه‌ای را سرکوب و خاموش سازد. تجاوز آمریکا در سه کشور فوق‌الذکر در جریان دهه‌ی ۱۹۸۰ باعث مرگ ۲۰۰ هزار نفر در گواتمالا، ۷۵ هزار نفر در السالوادور و بیش از ۵۰ هزار نفر در نیکاراگوئه شد.

در جریان نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ و دوسال اول قرن بیست و یکم، ما شاهد انتقال "جغرافیای مقاومت و مبارزه" علیه آمریکا به ناحیه‌ی شمالی آمریکای جنوبی - کلمبیا، اکوادور و ونزوئلا- هستیم. در کلمبیا، نیروهای مسلح چریکی موفق شده‌اند که بخش قابل ملاحظه‌ای از کشور را - از بخش‌های جنوبی بوگوتا(پایتخت) تا مرزهای اکوادور- از تصرف دولت مرکزی خارج سازند. به موازات جنبش چریکی، سازمانهای عظیم دهقانی و سندیکاهای کارگری نیز از طریق اعتراضات سرتاسری و اعتصابات ممتد، رژیم آندره پاسترانا را به چالش جدی طلبیده‌اند. در ونزوئلا، شاوز و یارانش، بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری به اصلاحات مهمی دست زده‌اند و در سیاست خارجی موضعی مستقل از آمریکا را اتخاذ نموده‌اند. آنها قیمت نفت اوپک را افزایش داده و رابطه دیپلماتیک با کشورهایی که آمریکا دشمن به حساب می‌آورد(مثل کوبا) برقرار ساخته‌اند. در اکوادور که مثل ونزوئلا، یکی از کشورهای نفت خیز جهان است، "کنفدراسیون ملیتهای بومی" که بزرگترین سازمان بومیان آمریکائی در آمریکای لاتین محسوب می‌شود، با هم کاری نزدیک بخشی از افسران کم‌رتبه ارتش و اتحادیه‌های کارگری، موفق شده‌اند که رژیم مهود را که کاملاً وابسته به آمریکا بود، در ژانویه‌ی ۲۰۰۰ سرنگون سازند. در نتیجه نقشه و اقدامات پنتاگون برای محاصره‌ی کشور کلمبیا از طریق تحکیم دولتهای طرفدار آمریکا در ونزوئلا و اکوادور و سرکوب جنبش چریکی در کلمبیا، با شکست رو به رو گشته است.

جنبشهای چریکی در کلمبیا و جنبشهای عظیم اجتماعی در ونزوئلا و اکوادور، سیاست مداخله جویانه

و حرکت سرمایه برای تحقق "بازار آزاد" نظام جهانی سرمایه را به چالش طلبیده اند. مقاومت در این کشورها و اقدامات دولت آمریکا را نباید از مسئله ی نفت و انرژی که مضمون اصلی این تلاقی است، جدا ساخت. هر سه کشور از تولیدکننده گان بزرگ نفت در جهان محسوب می گردند. ونزوئلا به خاطر صدور نفت کلان از اعضای برجسته ی اوپک محسوب می شود. کلمبیا به غیر از قهوه و کوکا، دارای معادن نفت ذخیره ای عظیمی می باشد. اکوادور، بعد از ونزوئلا بزرگ ترین کشور نفت خیز آمریکای لاتین به حساب می آید.

پس مسئله ی نفت در آن منطقه، مثل یک "شمشیر دولبه" می ماند: از یک سو، معادن نفت که کارتلهای بزرگ نفتی آمریکا می خواهند تسلط خود را بر آنها کامل سازند منجر به سیاست مداخله جویانه ی آمریکا در منطقه می گردد. این سیاست ها عبارتند از "طرح کلمبیا" و مداخلات ممتد در جهت تضعیف دولت های ملی در ونزوئلا و اکوادور. از سوی دیگر، مقاومت در مقابل سیاست آمریکا در سطوح مختلف برای جلوگیری از مداخلات و گسترش هژمونی آمریکا. در نتیجه روشن است که "طرح کلمبیا" نقشه ای است نه در جهت جلوگیری از تولید و صدور مواد مخدر، بلکه در جهت سرکوب جنبشی که اگر پیروز گردد، مسلما کارتل های نفت آمریکا را از دست رسی به منابع نفتی در آن منطقه مانع خواهد شد.

پنتاگون در نظر دارد که از طریق پیاده کردن "طرح کلمبیا" از وحدت سه جنبش بزرگ در آن منطقه: جنبشهای چریکی در کلمبیا، دولت ملی و ضدامپریالیستی شاوز در ونزوئلا و جنبش "کنفدراسیون ملیتهای بومی اکوادور" در کشور اکوادور، جلوگیری کند. زیرا وجود این سه جنبش در سه کشور هم سایه که به حمایت از یک دیگر برخاسته اند، اقدامات دولت آمریکا را در حال حاضر در آن منطقه فلج کرده است. آمریکا خواهان این است که با استفاده از دولت کلمبیا و خاک اکوادور، جنبش استقلال طلبانه و دموکراتیک دولت شاوز را در ونزوئلا تضعیف و بعد سرنگون کند. ولی جنبش چریکی کلمبیا تحت رهبری سازمان "فارک" با این که یک جنبش کمونیستی است ولی نه تنها مخالف سرنگونی دولت ملی و دموکراتیک شاوز نیست بلکه خواهان وحدت بیشتر و هم کاری منطقه ای با آن هست. به همان نسبت، دولت ملی شاوز دیگر به هواپیماهای تجسسی آمریکا اجازه ی پرواز از فضای آسمانی ونزوئلا را نمی دهد که به جستجوی چریکها پرداخته و بعدا آنها را مورد حمله قرار دهد. این امر که در اکوادور جنبش عظیم دهقانی و بومیان آمریکائی شدیداً با سیاست نظامی گری آمریکا در مرزهای کلمبیا و اکوادور مخالفت می ورزند، به شدت از موفقیت سیاست آمریکا در منطقه جلوگیری می کند. دولت مرکزی اکوادور با بازسازی پایگاههای نظامی آمریکا در اکوادور موافقت کرده، اما این امر باعث شده که رژیم اکوادور کاملاً از نظر دهقانان و بومیان که ۷۵٪ جمعیت کشور را تشکیل می دهند، بی آبرو و غیر مشروع گردد.

به هر رو، مبارزات وسیع مردم در این سه کشور به احتمال قوی با سرعت زیاد در دو سال آینده به کشورهای هم سایه نیز کشیده خواهد شد. از هم اکنون، علایم این امر در کشورهای پرو و برزیل آشکار شده است. در پرو، هنوز حزب کمونیست "راه درخشان" علیرغم اسارت رهبری اش، به فعالیت خود ادامه می دهد و مضافاً در نتیجه ی جنب و جوش مردم نه تنها فوجیموری (رئیس جمهور سابق پرو) به ژاپون فرار کرد، بلکه رئیس پلیس آن کشور که رسماً از طرف "سیا" حمایت می شد نیز از کار برکنار گشته و خانه نشین شد و در انتخابات ۳ ژوئن یک سرخ پوست به ریاست جمهوری انتخاب گردید. در برزیل "حزب کارگران چپ" در شهرها از طریق تسخیر پُستهای شهرداری و "جنبش کارگران بی زمین" در روستاها و تسخیر زمینهای وسیع مالکین، در برابر نظام جهانی سرمایه ایستاده است.

در مقابل این جنب و جوشها و مقاومتها، دولت آمریکا با پیاده کردن "طرح کلمبیا" می خواهد سرّ یکی از رادیکال ترین سازمانهای متشکل اپوزیسیون در منطقه را ببرد! شایان توجه است که رشد و گسترش این اپوزیسیون که به اسم "مثلث رادیکال" معروف شده است، هژمونی آمریکا و سیاست چهل ساله ی آن را در قبال کوبا با شکست کاملی روبه رو ساخته است. علیرغم بایکوت اقتصادی کوبا و علیرغم مواجه شدن کوبا با مسئله ی تامین نفت مورد نیازش پس از فروپاشی شوروی، به برکت سیاست استقلال طلبانه ی شاوز کوبا مسئله ی تامین نفت و گاز خود را از طریق ونزوئلا حل کرده است. تحت این شرایط، دولت آمریکا از سیاست معروف "برخورد دومینو" در این منطقه پیروی می کند. لذا "طرح کلمبیا" قصد دارد در وهله ی اول، جنبش چریکی را در کلمبیا سرکوب کند. حرکت بعدی محاصره و تضعیف دولت ملی شاوز است و مداخله در ونزوئلا و اکوادور در ایجاد عدم ثبات سیاسی و اقتصادی در آنها به منظور سرنگونی دولت شاوز در ونزوئلا!

هدف استراتژیکی این برخورد و سیاست در شمالی ترین بخش آمریکای جنوبی، عبارت است از: کسب کامل و استقرار دوباره ی هژمونی از دست رفته در آن بخش از آمریکای لاتین، تامین دست رسی به معادن نفت توسط کارتلهای فراملی و تحکیم این ایدئولوژی که "درمقابل گلوبالیزاسیون بدیل دیگری وجود ندارد!"

ناظمی - ژوئن ۲۰۰۱

* * *

از نامه های وارده:

تحلیل مختصری از حرکتهای دو سال اخیر علیه گلوبالیزاسیون

با کدام دید واقع بینانه می توان وقایعی را که در طول نشست سران ۸ قدرت اقتصادی و صنعتی جهان در شهر ایتالیائی جنوا، به وقوع پیوست، بررسی نمود؟ اولین نکته مورد نظر می تواند ماهیت و شکل این جنبش بزرگ توده ای باشد که در طول سه روز نشست بزرگان ۸ کشور در جنوا، به صورتهای گوناگونی علیه آنان و علیه تحمیل یک مدل یکتای سیاسی-اقتصادی-فرهنگی به کلیه کشورهای جهان امروز، مبارزه نمود. جنبشی که به ضدگلوبال معروف گردید.

از ترکیب این جنبش شروع کنیم: همانند دیگر جنبشهای توده ای، این جنبش نیز از نیروهای گوناگون و حتا متضاد تشکیل شده بود نظیر نیروهای مذهبی (در درجه اول مسیحیان)، نیروهای صلح طلب مسالمت جو، طرفداران محیط زیست، آنارشیستها و بخش عظیمی از بقایای آن چه که امروز از جنبش چپ و کمونیستها باقی مانده است. علیرغم مواضع التقاطی و حتا متضاد در درون آن، جنبش ضدگلوبال در جنوا قادر گردید یک پلاتفرم حداقل سیاسی برای خود تعیین نماید و نظرات متفاوت را در یک مجموعه ی دیالکتیکی ارائه دهد. این پلاتفرم حداقل حول محور مبارزه علیه تحمیل مدل یکتای اقتصادی-سیاسی-فرهنگی شکل گرفته و رشد کرد. در توضیح این نکته ی اخیر کافی است به خاطر بیاوریم که اگر چه اکثریت شرکت کننده گان در این جنبش راه مبارزه ی خشن را قبول نمود و علیه آنارشیستهای "بلوک سیاه" موضع گرفت، معذالک کارلو جولیانی که در طول زد و خورد با پلیس جان باخت، به عنوان قربانی کل جنبش معرفی گردید. این بدان معناست که فقدان ایدئولوژی واحد مانع اتحاد در این جنبش نگردید. جنبش ضدگلوبالیزاسیون، به طور خود به خودی دو سال پیش در شهر سیاتل آمریکا و در فرصت نشست سازمان جهانی تجارت به وجود آمد و رفته رفته حضور خود را در کلیه ی دیگر نشستهای مهم بین المللی، به طوری وسیع، نشان داد. اما جنوا نقطه ی عطفی در توسعه ی این جنبش بود.

ویژه گی جنبش جنوا تنها در مخالفت با اجلاس سران قدرتهای صنعتی و سیستم تک مدلی نبود. در جنوا این جنبش برای اولین بار تجربه ی رو در روئی و مقابله را با یک دولت اروپائی که از جانب نیروهای راست اداره می شود و گرایشهای شدید نئو فاشیستی دارد، در میدان مبارزه آموخت. البته در

فرصت‌های قبلی و از جمله در ایالات متحده آمریکا، فرانسه و سوئد، جنبش ضد گلوبالیزاسیون با پلیس درگیر شده بود. ولی در جنوا وسعت و عمق مقابله با نیروهای انتظامی با مقابله های قبلی کاملاً متفاوت بود. از یک جانب پلیس حداکثری سرکوب را اعمال کرد و از جانب دیگر بخش رادیکال جنبش خشن تر از گذشته وارد میدان شد. مقوله‌ی خشونت - سرکوب در عمل فضای دیالوگ بین دو قطب را کور کرد و عمیق ترین تضادهای هر دو طرف را عریان نمود.

بخشی از مطبوعات جهان علت کور شدن فضای دیالوگ را در "کم تجربه گئی" دولت تازه روی کار آمده‌ی سیلویو برلوسکونی در مقابله و کنترل جنبش دیدند و کمبودها را عمده تا در فقدان یک سازماندهی مناسب برای نشست جنوا، ارزیابی کردند.

بخش دیگری، بی قابلیت‌ی اکثریت شرکت کننده گان در جنبش را در مهار کردن اقلیت آنارشیست، مسئله‌ی مرکزی نمودند و بخشی نیز مسئولیت آن چه در جنوا به وقوع پیوست را برگردن تعدادی محدود از تظاهر کننده گان و تعداد معدودی از افراد پلیس گذاشتند و ادعا کردند که ماهیت دولت برلوسکونی کماکان دموکراتیک است، همان طور که ماهیت جنبش ضد گلوبالیزاسیون غیر خشن و صلح دوست می باشد.

علیرغم این که پاره ای از این نظرات، این جا و آن جا، کم و بیش و به طور کاملاً نسبی و مجرد می توانند صادق باشند، معذالک مسئله‌ی واقعی راجع به آن چه در جنوا اتفاق افتاد، بنیاداً وابسته است به تضادهای عینی و لاجرمی که از حیطة‌ی ذهنی هر دو طرف فراتر می رود و هر دو بخش را وادار به نشان دادن ماهیت اصلی خود می نماید: اعمال سرکوب، استراتژی اجتناب ناپذیر سیستم تک مدلی سرمایه داری کنونی است که از طرف دولت برلوسکونی شتاب گرفت و تضادهای آن حادثتر شد. در نقطه‌ی مقابل آن، جنبش ضد گلوبالیزاسیون نیز نشان داد که فضاهای مشترک بین جنبش و سیستم تک مدلی عمده‌تا خیالی هستند و منافع متضاد هریک طرف مقابل را به سوی مقابله و رو در روئی می کشاند.

جنوا شروع و نقطه‌ی عطف این پروسه‌ی اجتناب ناپذیر بود و در خود کلیه‌ی نکات مثبت و منفی چنین پروسه‌ی را هم راه داشت.

خصوصیت بین المللی بودن جنبش ضد گلوبالیزاسیون، نکته‌ی دیگری است که در توضیح این پدیده نقش بسیاری دارد. همان گرایش که سرمایه داری را به سوی یک مدل یکتا برای کلیه‌ی جهان می کشاند، جنبش علیه آن را نیز به سوی مبارزه‌ی بدون مرز و جهانی، سوق می دهد. تنها ویژه گئی این جنبش در آن است که رشد آن به طور وسیع و سریع، در جهان پیش رفته‌ی صنعتی به مراتب شدیدتر از رشد آن در جهان عقب مانده و جهان سومی می باشد. جنبش ضد گلوبالیزاسیون تا به حال عمده تا از نیروهای آمریکائی و اروپائی تشکیل شده است. جهان سومی ها تنها شرکت مستقیم حداقلی

در آن داشته‌اند. هرچند که مهاجران جهان سومی در اروپا و آمریکا در این جنبش، محیطی طبیعی برای مبارزه، پیدا کرده‌اند.

بین‌المللی بودن جنبش ضد گلوبالیزاسیون در عین این که خصوصیت کمی به جنبش می‌دهد، لزوماً جوانب عمیق کیفی نیز دارد. در این‌جا شباهت‌های بین جنبش ضد گلوبالیزاسیون کنونی و جنبشی که در اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی و نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰ قرن گذشته در بسیاری از کشورهای اروپائی و آمریکا علیه جنگ، علیه سرمایه‌داری و علیه بورژوازی به راه افتاده بود، مطرح می‌گردد. البته نکات فراوانی این دو پدیده را به هم نزدیک می‌کنند، ولی با یک تفاوت اساسی: جنبش قبلی اصولاً و عمده‌تاً علیه نشانه‌ها، تأثیرات و عواقب روبنائی و فرهنگی سیستم سرمایه‌داری مبارزه می‌کرد، در صورتی که جنبش ضد گلوبالیزاسیون مستقیماً زیربنا و اساس سیستم تک مدلی را زیر علامت سوال قرار می‌دهد.

این بدان معنا نیست که در جنبش قبلی تنها مناسبات تولیدی در معیار بین‌المللی و فرهنگ بورژوازی‌ها مورد بحث بودند و هم‌چنین بدین معنا نیست که جنبش فعلی صرفاً نیروهای مولده و حرکت سرمایه‌ی جهانی را مدنظر دارد. مسئله بر سر این است که رشد مونوپولها و گرایش شدید امروزی آنها به سوی مدل یکتا در سطح جهانی تا بدان حد جلو رفته که دیگر کوچک‌ترین امکان برای بحث و مبارزه پیرامون خصوصیت‌های روبنائی سرمایه‌داری باقی‌نمانده است و جنبش ضد گلوبالیزاسیون سریعاً این واقعیت را در عمل لمس کرده و می‌کند. نشانه‌ی این امر را می‌توان در مسایلی مانند مبارزه علیه شیوع گرسنه‌گی، فقر، مرض، نژاد پرستی، تغییرات زیست محیطی و غیره مشاهده نمود. کلیه‌ی این معضلات بلافاصله بعد از طرح شدنشان در جنبش ضد گلوبالیزاسیون، با شعار نظام تک مدلی گره خورده و به بخش لاینفک آن تبدیل گردیدند.

این واقعیت در عین حال نشانه‌ی محدودیت‌های جنبش و تضادهای درونی آن است. چه همان‌طور که قبلاً ذکر شد، جنبش ضد گلوبالیزاسیون دارای ایدئولوژی واحدی نیست، آترناتیو واحدی در مقابل نظام تک مدلی ندارد و مبارزه علیه آن را از دیدگاه‌های گوناگون و متضاد مطرح می‌کند.

دو مطلب دیگر نیز حائز اهمیت است. نکته‌ی اول مربوط به دولت فعلی در ایالات متحده‌ی آمریکا است. جورج دابلیو بوش و ریاست جمهوری او، بنابه توضیح بسیاری از ناظران، حامل برخی خصوصیات متضاد است. بوش از یک جانب بی‌پرده‌گرایش به تحمیل هژمونی آمریکا به سایر مناطق جهان را دارد و این گرایش را بدون مذاکره و معامله با متحدین آمریکا جلو می‌برد. بهترین مثال در این زمینه، نقشه‌ی چتر هسته‌ای است که بوش علیرغم مخالفت بخش اعظمی از متحدین اروپائی خود به پیش می‌برد. تفاوت بوش با روسای جمهوری قبلی آمریکا، بخصوص کلینتون، در مورد اصل سرکرده‌گی آمریکا نیست. آن چه او را از قبلی‌ها جدا می‌کند، چه گونه‌گی اعمال این

سرکرده گی است. و این "چه گونه گی"، در شرایط فعلی روابط بین المللی، رفته رفته تبدیل به یک مسئله ی تعیین کننده در سرنوشت فردای جهان گردیده است. کلینتون "غرب" را مد نظر داشت و منافع آمریکا را در راس غرب ارزیابی و تامین می کرد. در صورتی که بوش فقط "آمریکا" را در نظر دارد و تامین هژمونی آمریکا را، حتا به قیمت انزوای آمریکا در سطح جهان! و این گرایش انزوا گرا او را لاجرم به سوی راه حل های عمده تا نظامی می کشاند. بی تفاوتی بوش نسبت به بحران خاور میانه و تفاوت سیاست او در آن منطقه نسبت به سیاست کلینتون نشانه ی دیگری است از گرایش انزوا طلبانه ی رئیس جمهور بوش.

به علاوه دوره ی ریاست جمهوری بوش از انسجام درونی دوره های قبلی برخوردار نیست و ماهیتا دولت ضعیفی است. البته پیوسته در کاخ سفید نظرات گوناگونی که از منافع مختلف و بعضا متضاد جریانات سرمایه دفاع می کنند، موجود بوده و از جمله سنتا نظرات پنتاگون همیشه در تطابق با نظرات وزارت امور خارجه ی آمریکا نبوده است. یا نظرات مشاورین امنیت ملی با نظرات معاونین ریاست جمهوری در تضاد بودند و هریک از این ارگانها نظر خاصی در مورد سیاست خارجی آمریکا ارائه می کردند. ولی پرستیژ و اتوریته و قابلیت سنتز و جمع بندی، در رئیس جمهور در پیدا کردن یک سنتز واحد، یک جمع بندی واحد از کلیه ی این نظرات، نشانه ی قدرت کاخ سفید و رئیس جمهور بود. چنین اتوریته و قابلیتی در سنتز کردن و ارائه جمع بندی واحد، امروز در راس ابر قدرت آمریکا موجود نیست. بدین معنا که بوش قابلیت اعلام موضعی واحدی که در برگرفته ی سایر نظرات باشد، را ندارد و مطبوعات آمریکا به طور دایم از هرج و مرج در کاخ سفید صحبت می کنند. در آن جا هرکس حرف خودش را می زند و دیگری را نفی می کند: معاون رئیس جمهور چنی با وزیر امور خارجه پاول در تضاد است و مشاور رئیس جمهور خانم رایس با هر دوی آنها نزاع دارد و همه با هم ریاست جمهوری را دچار یک مرض مزمن و دایمی کرده اند. بحران در سیاست آمریکا در مورد چین، روسیه، اروپا و خاورمیانه کاملا محسوس است.

نکته ی دیگر ظهور و رشد یک دولت راست گرا و آمریکا گرا در درون اروپا است. در چند ماهی که از روی کار آمدن دولت برلوسکونی در ایتالیا می گذرد، هرچه بیشتر نزدیکی و شباهت عمل کرد او با رفتار بوش (البته در اشل پائین تری) عریان تر می شود، اما با این خصوصیت که یک دولت راست گرای اروپائی که مدل او راست جمهوری خواه آمریکا باشد، عملا به سوی نئوفاشیسم کشیده می شود. زیرا مدل راست آمریکا، در کشوری مانند ایتالیا که به آن کاتولیکها و چپ مَهر سنتی قوی ای زده اند، غیرقابل انطباق است و در صورت اجرای اجباری آن، هم خطر انحراف از دموکراسی زیاد می شود و هم متقابلا خطر تروریسم.

دولت برلوسکونی تدریجا "صلح اجتماعی" قبلی را در ایتالیا برهم زده است. رو در روئی با سندیگاهای

کارگری را صد چندان بالا برده، برخورد و مقابله با اپوزیسیون حاد تر گردیده و حالتی انفجاری در کل جامعه به وجود آورده است. ضعف نیروهای چپ و پاشیده شدن تشکیلات آنها، به طور خطرناکی زمینه را برای رشد راست فراهم ساخته است. وقایعی که در جنوا در طول نشست سران قدرتهای مالی و صنعتی به وقوع پیوستند، ناشی از اوضاع فوق الذکر نیز بوده و تحت تاثیر عمیق آن قرار داشتند. آینده ی جنبش ضد گلوبالیزاسیون نیز وابسته به چه گونه گی رشد متضاد قدرت در درون نظام ابرقدرت آمریکا و وابسته به چه گونه گی رشد راست نئو فاشیست در اروپا است.

اوت ۲۰۰۱ - خسرو

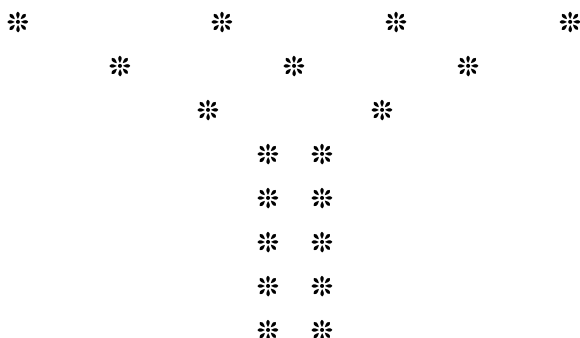
* * *

گوشه هائی از عمل کرد پلیس ایتالیا در سرکوب جنبش (لوموند ۸ اوت ۲۰۰۱):

<p>*- گفت و گوئی در ارتباط رادیوئی ماشین پلیس با مرکز هدایت کننده ی عملیات سرکوب: "به ما یک گروه تقویتی بفرستید تا آنها را قتل عام بکنیم". اداره ی پلیس نیز تلفنی تقاضای گسیل تعدادی آمبولانس را قبل از شروع عملیات حمله به مدرسه ی دیاز-خواب گاه تظاهر کننده گان نمود!</p>
<p>*- گفت و گو با تویاس ۲۵ ساله دانش جوی رشته جغرافیا در مونیخ: در پادگان بولزانتو به سوی ما فریاد می کشیدند: "هایل هیتلر، هایل هیتلر!" ... من نفهمیدم قصد آنها مسخره کردن ما بود، یا می دانستند که ما آلمانی هستیم و یا که واقعا فاشیست بودند. احساس می کردم که در رفتار و روشهای شکنجه کردن حرفه ای هستند و نوعی سادیسم در آنها وجود دارد. ۲ روز تمام نگذاشتند ما بخوابیم و غذا بخوریم. تمام شب صدای ضربات، فریاد می آمد، بدون این که بدانیم از کجا می آید. شاید به خاطر ترساندن ما از صدای ضبط شده استفاده می کردند. ما هیچ امکانی برای ارتباط با خارج، با وکیل، با فامیل و غیره نداشتیم...</p>
<p>*- دانیل دانشجوی برلینی: من در طبقه ی اول مدرسه ی آرماندو دیاز خوابیده بودم. پلیس به مدرسه وارد شد. از طبقه ی اول ما ضربات و فریادها را می شنیدیم. سپس پلیسها آمدند. ۲۰ تا ۳۰ نفر را جمع کردند و گفتند بلند شوید، دستها بالا و به طور منظم و بدون هیچ حدنگهداری شروع به زدن بر روی سر، شکم و آلتهای تناسلی زنان و مردان کردند و فریاد می زدند: "باستاردس، باستاردس". یکی از آنها با باتوم دو ضربه به سر من زد. خون فوران کرد. حمله حدود ۱۰ دقیقه طول کشید. سپس مرا به بیمارستان سان مارتینو بردند. به سرم بخیه زدند. اما فردا یعنی روز یکشنبه معلوم شد که سرم خون ریزی داخلی داشته و مرا جراحی کردند. من هنوز در بازداشت بودم. مدت ۴ روز چندین پلیس دور تختم را گرفته بودند، در حالی که من نمی دانستم چرا آن جا هستم و گناه من چیست.</p>

* — ساتیاس و یوناس، دو جوان اکولوژیست از بلژیک: ما روز دوشنبه ۲۳ اوت در ۱۵ کیلومتری جنوا بودیم و می خواستیم از ایتالیا برویم. ما در کنار جاده مشغول غذا خوردن بودیم که سه نفر پلیس با ماشین آمدند. آنها به کنترل پاسپورتهای ما پرداختند و با دیدن این که من با چاقو نان می بُرم، دستور دادند تا چاقو را دور بیاورم. ما قبول نکردیم. آن گاه آنها تمام وسایل ما را گشتند و به انگلیسی از ما پرسیدند آیا ما **Black Block** (بلوک سیاه) هستیم و سپس دستور دادند سوار ماشین آنها بشویم. ما را به پست پلیس منطقه قرمز جنوا بردند. وارد سالونی شدیم که ۵ نفر دیگر هم آن جا بودند، اما ما حق حرف زدن با آنها را نداشتیم. ما می بایستی روی زانوهای ما به طرف دیوار می نشستیم. دیواری که پر از خون لخته شده بود. پلیسهای موجود فریاد می زدند "خوکها"، "خوکهای بلژیکی!" بعد از نیم ساعت ما را به پست پلیس دیگری بردند و عکس برداشتند و انگشت نگاری از ما کردند و سپس به پست پلیس سومی نزدیک ایستگاه قطار برینگوله. پلیسها در آن جا با قدری تاسف به ما گفتند: شما می دانید که در ایتالیا نباید صاحب عقیده بود. آنها وسایلمان را پس دادند اما شلوار، چاقو و کتابهایی را که در جنوا خریده بودیم، پس ندادند و سپس ما را در کوچه ای رها کردند..."

* — پلیسها به جسد کارلو لوچیانی لگد زدند. (روزنامه لوموند، ۲۲ و ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۱). ابعاد خشونت و جنایت پلیس و عظمت تظاهرات تا بدان حد بود که شیراک رئیس جمهور فرانس گفت: "اگر چیزی نباشد که از نظر احساسی و روحی انسانها را بسیج کند، ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر تظاهرات نمی کنند... پس مشکلی وجود دارد و نمیتوان این مشکل را نادیده گرفت". (همان جا)



جمعه‌ی سیاه !

روزهای سیاه در تاریخ
 به تعداد روزهای سال اند
 و قرن‌ها و هزاره‌ها!
 اما، ۱۵ ژوئن در سوئد
 -ویتترین دموکراسی غربی-
 روی‌دادی تکان دهنده
 حکایتی داشت از
 عریانی شمشیرهای سرمایه!

* * *

در آغاز هزاره‌ی سوم میلادی
 قرن بزرگ اطلاعاتی
 که جهان به دهکده‌ای میماند
 زشتی نظم کلان سرمایه
 هویداست در سراسر دنیا
 و رویدن این زشتیها
 جز با قهر ناممکن
 سنگ و سلاح رو در روی هم‌اند!

* * *

جوانان با کاروان آینده
 به پیش می روند
 اما "بوشها" و "پرشونها"
 گوش به فرمان ماکدونالدها
 و شرکتهای نفتی و جنگی‌اند!
 آشتی‌ای در کار نیست
 برده‌های نو نبرد رهائی را

آغاز کرده‌اند.

* * *

درهراس از هیبت انبوه جوان

پلیسی هار سرمایه

ماشه را چکاند

خون به راه افتاد

دموکراسی کذائی رنگ باخت .

در گوتمبرگ

سران نشان دادند که

از ریختن خون ابا ندارند.

* * *

جمعه‌ی سیاهی لازم بود

تا بزرگ شده‌ها برملا شوند

تا سرمایه لخت به میدان آید.

نسل جوان را هدف گیرد

و نشان دهد که این ویتترین

سالهاست فروریخته!

و دست پرتوان جوانان

برای مرمت آن لازمند.

* * *

"بوش" فرار کرد و "پرشون"

جوانان را "اوباش" خواند.

رقابت سرمایه‌ها ادامه یافت.

کارشان به دل‌خواه پیش نرفت.

در جمعه‌ی سیاه ژوئن

خون جای باران بارید

و جاری شد تا جمعه‌ای دیگر

در جنوا تداوم یابد.

فلاسفه فقط جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند. نکته اما
 بر سر تغییر آن است. (تسزیزازدهسم دریساره ی فسویسربساخ)
 مارکس

نقطه نظر ماتریالیسم قدیم. جامعه‌ی مدنی است؛ نقطه نظر
 ماتریالیسم جدید. جامعه‌ی انسانی یا بشریت اجتماعی شده است. (تز
 دهم) مارکس

زندگی اجتماعی اساسا تجربی و عملی است. حل واقعی همه‌ی
 اوهامی که تئوری را به صوفی‌گری می‌کشاند. در تجربه و عمل
 انسان و درک این تجربه و عمل یافت می‌شود. (تز هشتم)
 مارکس

سخنی با خواننده گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه‌ای است که به کل جنبش
 کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه‌ی کمونیستی در صورتی
 می‌تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین‌اش وسیع‌ترین
 و عمیق‌ترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا
 غنی‌تر گردد.

از شما می‌خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به
 سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به
 جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران
 و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و
 ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه‌ی خود براننده‌گی
 تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. به علاوه
 کمکهای مالی شما بدون تردید راه‌گشای کار ما خواهد بود. دستتان را به
 گرمی می‌فشاریم.

هیئت تحریریه